

آفریقا غنی ترین فقیر

در صفحه ۱۲

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

از اعلامیه رئیس جمهور آمریکا

در مورد ایران استقبال می کنیم

در صفحه ۲

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

امکانات گسترده

در راه پیشروی مبارزه برای دموکراسی

رویدادهای چند هفته اخیر پدید آمدن کیفیت جدیدی در وضعیت و تعادل نیروهای سیاسی و اجتماعی جامعه ما را منعکس کرد. تشدید شکاف میان مردم و حاکمیت، مابین اصلاح طلبان و محافظه کاران نمودهای بارزتری یافت و چالشها و مشاجرات حول مناسبات دین و قدرت، پیرامون حکومت دینی و دین حکومتی و جایگاه روحانیت در نظام جمهوری اسلامی تمرکز یافت. همه شواهد حاکی از آنست که در ماههای آتی روندها بسوی حادتر شدن تلاطمات و آشکارت شدن رویاروییها میان نیروهای خواهان ایجاد دگرگونی و اصلاحات و نیروهای محافظه کار و مدافع ولایت فقیه و تعمیق شکافها در ساخت قدرت به پیش می رود. شرایط و فشارهای بین المللی بر این روند تاثیر روشنی بر جای گذاشته است.

ولایت فقیه و امنیت کردن فضای شهرهای کشور در آستانه سالگرد جنبش دانشجویی ۱۸ تیر، تظاهرات اعتراضی چند ده هزار نفری کارگران، سخنان هاشم آغاچری پیرامون روحانیت و مناسبات دین و حکومت، تکفیر وی توسط روحانیون حاکم، نامه شدیدالحن آیت الله طاهری، حملات تبلیغاتی و فشار محافظه کاران بر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مشارکت، اعلامیه اخیر جرج بوش و اعلام رادپیمانی روز جمعه توسط محافظه کاران همه نشانه های آغاز شرایط جدیدی در جامعه ماست.

شرایط جدید امکانات گسترده تری برای پیشروی مبارزه دموکراتیک در جامعه ما پدید آورده است. امکانات برای بسیج و سازماندهی پایه های اجتماعی جنبش اصلاحات گسترش یافته و وظایف نوینی در برابر همه نیروهائی که در راه تعمیق و گسترش اصلاحات و ایجاد تحول دموکراتیک می کوشند، فراهم آمده است. در میان اصلاح طلبان درون و پیرامون حکومت نیز اکنون بحث ماندن یا استعفا و خروج از ارگانهای حکومتی بالا گرفته است. حضور اصلاح طلبانی که در درون حکومتند تنها در صورت برخورد قاطع و استفاده از اهرمهای قدرت در سطوح مختلف در راه پیش برد جنبش اصلاحات حتی به قیمت تلاش محافظه کاران به برخورد خشن و حذف آنان از حکومت می تواند معنای اصلاح طلبانه داشته باشد.

شرایط سیاسی روز بروز خطیرتر و فرصت ها محدودتر می شود.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۸ تیرماه ۱۳۸۱

در این شماره

زیننه ها و پیامدهای خروج از حاکمیت

ف. تابان

در صفحه ۷

قیام ۳۰ تیر راهگشای اصلاحات در ایران

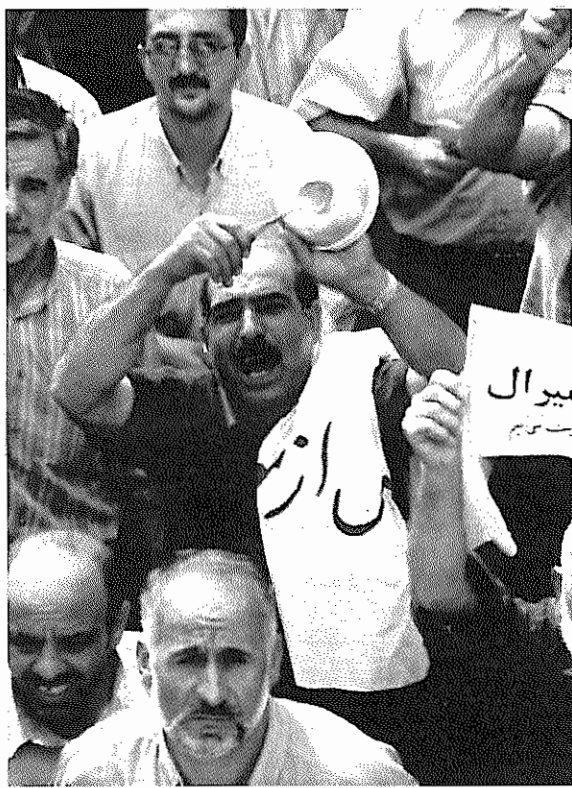
دکتر سعید امید

در صفحه ۷

آیا جامعه ایران در حال اضطرار است؟

ی. علوی

در صفحه ۹



اجتماع دهها هزار کارگر معترض به سیاست های دولت

این تظاهرات با دخالت مامورین به خشونت کشیده شد

خواستهای واقعی خود را می دیدند. در پلاکاردهایی که کارگران شرکت کننده در این تجمع در دست داشتند شعارهایی مانند تعرض به قانون کار اهانت به کارگران است، اصلاح قانون کار یک نوع استثمار مدرن است. اعتصاب حرفه ای حق مسلم ماست. استخدام دائمی، امنیت شغلی، قانون کار ایران قانون حیات من است. قرارداد موقت استثمار کارگران است. ادامه در صفحه ۲

شعارهایی علیه هر دو جناح رژیم کردند.

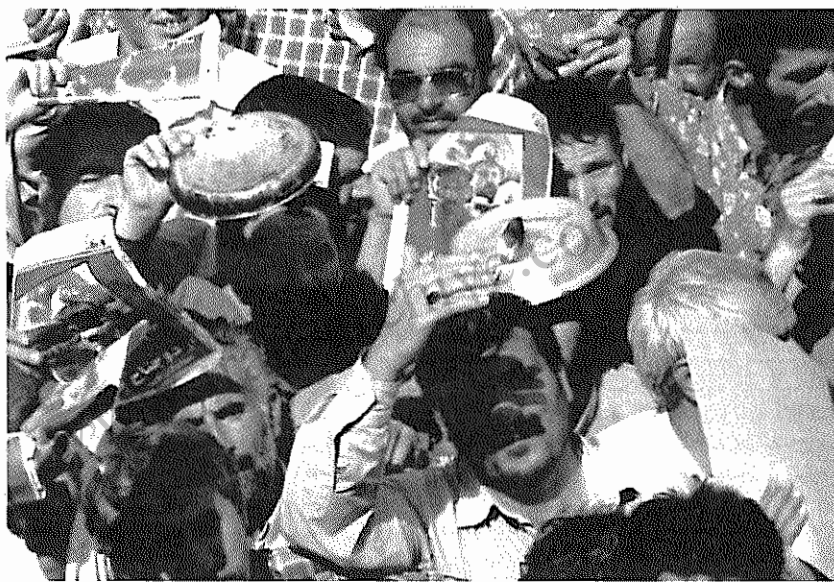
کارگران شعار می دادند

ماگرسنه ایم
عده زیادی از کارگران برای نشان دادن نارضایتی خود از سیاست های اقتصادی دولت که باعث فقر و گرسنگی آنان شده است کاسه و قابلمه های خالی را که با خود آورده بودند به هم می کوبیدند و فریاد می زدند ما گرسنه ایم.

پس از آن که کنترل این تجمع از دست گردانندگان خانه کارگر خارج شد. تجمع های مختلف و کوچکی در پیرامون فعالین کارگری حاضر در این تجمع که برای کارگران سخنرانی می کردند تشکیل گردید که با استقبال کارگران مواجه شد زیرا که کارگران در سخنان آنان

بنا به گزارشات رسیده در روز سه شنبه ۲۵ تیرماه به دعوت خانه کارگر دهها هزار نفر از کارگران کارخانه ها و موسسات بزرگ تهران در اعتراض به تصمیم دولت برای اصلاح قانون کار در مقابل ساختمان تامین اجتماعی در خیابان آزادی تهران تجمع کردند.

در این تجمع اعتراضی کم سابقه کارگران با سردادن شعار و حمل پلاکاردهایی که خواسته های مهم خود را بر آنان نوشته بودند مراتب نارضایتی عمیق خود از سیاست های اعتقادی دولت را به نمایش گذاشته زمانی که گردانندگان خانه کارگر تلاش نمودند تا شعارهایی به دفاع از حکومت و خامنه ای سردهند. کارگرانی که از این اقدام فرصت طلبانه آن ها خشمگین شده بودند شروع به دادن



محکومیت دکتر ناصر زرافشان

به خاطر پی گیری پرونده قتل های زنجیره ای

رفسنجانی شخصا نام شان در رابطه با قتل های زنجیره ای مطرح شد. اما اشباح این تاریک خانه برای اکثریت مردم ایران شناخته شده اند. دانشجویان در تظاهرات خویش شعار می دادند «قاتلین فروهر زیر عبا رهبر» برخی از مردم نام رفسنجانی را به «رسمای

رساندند اعلام کردند و نشان دادند که «محافل خودسر» وزارت اطلاعات از پشتیبانی بالاترین مقامات جمهوری اسلامی برخوردارند. اکبر گنجی نیز به خاطر پرتوافکندن بر «تاریکخانه اشباح» و افشای «عالیجنابان خاکستری پوش و سرخ پوش» مدت هاست در زندان بسر می برد. فلاحیان و

دکتر ناصر زرافشان وکیل خانواده قربانیان قتل های زنجیره ای از سوی سازمان قضایی نیروهای مسلح به ۵ سال زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد. با صدور این حکم در حقیقت ارگانهای قضایی جمهوری اسلامی بار دیگر پشتیبانی خود را از آدمکشانی که نویسندگان کشور را ربودند و به قتل

در دومین کنگره جبهه مشارکت اسلامی دبیر کل

و اعضای شورای مرکزی جبهه مشارکت انتخاب شدند.

جبهه مشارکت از میان دو کاندیدای موجود، رجبعلی مزروعی و محمدرضا خاتمی، خاتمی به عنوان دبیر کل «حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی» انتخاب شد.

عباس عبادی، عبدالله رمضانزاده بیشترین آرا را به خود اختصاص دادند. جمعا ۳۰ نفر به عضویت شورای مرکزی این حزب انتخاب شدند. از نشست اعضای شورای مرکزی

در دومین روز نشست کنگره جبهه مشارکت، اعضای رهبری این حزب انتخاب شدند. بنا بر گزارش ایران، سعید حجاریان، محمدرضا خاتمی، مصطفی تاجزاده، محسن میردامادی،

سرمقاله

آغاز روند فروپاشی

وضعیت سیاسی در ایران و سیر رویدادها به سرعت در جهت تشدید تلاطمات و کشمکشها سمت گرفته است و می رود که به ایجاد کیفیت نوینی فرا رود. وضعیت به گونه ای است که حتی از سوی اصلاح طلبان حکومتی نیز کلمات و عبارات و اصطلاحاتی به کار برده می شود که تا همین چندی پیش ویژه نیروهای اپوزیسیون بود. به طور مثال محمدرضا خاتمی دبیرکل جبهه مشارکت اسلامی در بخشی از نطق افتتاحیه سومین کنگره این جبهه می گوید:

«من مایل نیستم در این جا از واژه هایی چون بحران، آشفتگی، فروپاشی و یا نظیر آن ها استفاده کنم، اما وضع فعلی را هر چه بنامیم باید به این نکته اعتراف کرد که اگر تدبیری کارساز و تصمیمی منطبق بر عقل و بر اساس منافع ملی اتخاذ نشود، همه آن واژه ها معنا پیدا خواهد کرد. من مایل هستم بگویم امروزه مساله اصلی، سرنوشت این جناح یا آن جناح نیست. حتی سرنوشت اپوزیسیون قانونی و یا حتی آن ها که علی رغم مخلفت با جمهوری اسلامی مایل به داشتن ایرانی آباد هستند، نیست. مساله اصلی سرنوشت یک کشور و آینده ملت آن است.»

رویدادهای چند هفته گذشته را زنجیره واحدی به هم پیوند می زند و آن طرح شدن مسائل اصلی در عرصه حیات سیاسی جامعه ماست. طرح آشکار آن «راز ناگفته» است که هم در حرکت های اعتراضی و آزادی خواهانه دانشجویان و کارگران و هم در سخنان و موضع گیری های برخی از چهره های نیروهای اصلاح طلب اسلامی بازتاب داشت. سخنان آغاچری که موقعیت و امتیازات ویژه روحانیت را نشانه رفته بود و نامه آیت الله طاهری به مردم که افشاگر جناح تمامیت گرا و ولی فقیه بود و گوشه ای از کارنامه جمهوری اسلامی را بازتاب می داد. این اقدامات از سوی روحانیون حاکم، عبور از خط قرمز تلقی شد و به شدت خشم آن ها را برانگیخت. تاکنون بویژه برای نزدیکان به حکومت پرداختن به موضوع و مساله اصلی مطرح در جامعه ما، ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، نقش روحانیت و عملکرد ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن گناه کبیره محسوب شده است.

واکنش سیدعلی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی در قبال نامه آقای طاهری در شکل آشتی جوینانه و در مضمون و در شکلی پوشیده تهدیدآمیز بود. این موضع که یادآور موضع گیری اولیه او در مقابل جنبش ۱۸ تیر دانشجویی، ناشی از موقعیت جناح محافظه کار حکومت و شخص خامنه ای است که با وجود اتکا به نیروی سرکوب و قدرت قهر، در سطح بین المللی و بین مردم به شدت منزوی بوده و امکاناتشان برای سرکوب و نیز بسیج نیرو و اعمال قدرت هر چه محدودتر می شود. تظاهرات حکومتی و فرمایشی علیه بیانیته جرج بوش نیز خود موید این امر است.

به دنبال رویدادهای اخیر و بر زمینه افزایش ناامیدی در میان اصلاح طلبان اسلامی به امکان صلاح اوضاع در چارچوب ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، اکنون بحث بر سر تاکتیک مناسب، مانند در ارگان های حکومتی و یا استعفا و خروج از این ارگان ها بالا گرفته ادامه در صفحه ۲

واکنشها نسبت به موضع سازمان در قبال اعلامیه رئیس جمهور آمریکا

سیاستمداران جمهوری اسلامی در پاسخ به رئیس جمهور آمریکا چه گفتند؟

موضع گیری هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در قبال اعلامیه ۲۶ تیر رئیس جمهور آمریکا پیرامون ایران، در داخل و خارج از کشور واکنش‌هایی را برانگیخت که نگاهی دقیق‌تر به آن، روشنگر واقعیاتی چند در ارتباط با رویدادهای سیاسی جاری ایران است. ما در اینجا بدون اینکه قصد یک‌کاسه کردن نیت‌های منجر به واکنش‌های مختلف را داشته باشیم، به این واکنش‌ها می‌پردازیم.

در ایران، امیر محبیان از گردانندگان روزنامه رسالت، ارگان محافظه کاران مسلط بر حاکمیت جمهوری اسلامی، در هفته گذشته دو بار به موضع گیری سازمان اشاره کرد. وی بار نخست گفت فدائیان اکثریت، در پی برپا کردن حکومت کمونیستی مورد حمایت آمریکا هستند و بار دوم، مخالفان جناح مسلط حکومت ایران را به سه دسته مخالفان درون نظام جمهوری اسلامی، اپوزیسیون خارج از نظام و اپوزیسیون بیانیی تقسیم کرد. محبیان افزود دسته دوم، محبیان می‌خواهد با حفظ نظام، حاکمیت را عوض کند و جهت گیری نظام را تغییر دهد، دسته سوم، تعویض نظام است و دسته سوم، می‌خواهد از طریق تعویض حاکمیت، نظام را نیز تغییر دهد. این روزنامه نگار محافظه کار مدعی شد هر سه دسته، خواهان جلب حمایت آمریکا هستند و تأثیر عملکرد همه آنها یکی است.

علاوه بر محبیان، انبارلویی از دیگر گردانندگان رسالت نیز در هفته گذشته در حمله به نیروهایی که در اعلامیه رئیس جمهور آمریکا نکات مثبتی دیده‌اند، بسیار فعال بود و بارها این نیروها را تسخت عنوان «وطن فروش» زیر بار دشنام و ناسزاگری، به ناکسای زیر نیم‌کاسه است. این روش را مقایسه کنید با کار حکومتی که ننگ ایران گیت بر دامن آن نهشته است و کسانی را که آن مساجرا را افشا کردند، به دار آویخت، و تازه باز فریاد مرگ بر آمریکا سر می‌دهد. ما خاتمی یا کسانی که مخفیانه آدم به قبرس می‌فرستند تا به نمایندگان دولت آمریکا برای مذاکره غیرقانونی و غیررسمی التماس کنند؟ ما وطن فروشیم یا آنهایی که همه پده و پستان‌هایشان با طرفهای خارجی با روغن پورسانت چرب می‌شود؟ ما وطن فروشیم یا حضراتی که یک رقم از شهرام جزایری ۵۰۰ میلیون تومان رشوه گرفته‌اند؟ چه کسی خائن است؟ کسانی که هر چه داشتند بر سر آرمان خود گذاشتند، سرشان بالای دار رفت و باقی‌مانده آنان در دیار غربت، با غم جاناکا دوری از وطن سر می‌کنند، یا آقایانی که دارایی هر کدام از آنها به اندازه چندین برابر مجموع مایملک صدها تن از اعضای سازمان ماست؟ چگونه است که تقریباً همه مقامات عالی حکومتی میلیاردرند؟ آیا غیر از این است که آنان از قدرت خود، سوءاستفاده (به قول خودشان رانت‌خواری) کرده‌اند و از بابت سودهای میلیاردی که به شرکای خارجی خود رسانده‌اند، بار خود و هفت نسل پس از خود را بسته‌اند؟

فدائیان خلق از طعنه‌ها و

تهدیدهای این حضرات نه تنها هراسی ندارند، بلکه با مشاهده کتی که بر دهان پر از دشنام آنان جمع شده است اطمینان می‌یابند که نباید دچار خطا شده باشند. بنابراین، تکلیف ما با حملات امثال گردانندگان رسالت روشن است. ما از آقایان منتظری جز این نداشتیم.

البته انتقاد به فدائیان خلق به دشمنان اصلاحات و آزادی محدود نمی‌شود. برخی از دوستان ما نیز ندرتاً با نوشتن مقالات و نامه‌ها و عمدتاً شفاهی از بابت موضعی که اتخاذ کردیم خرد گرفته‌اند. جادارد از دوستانی که به انتقاد شفاهی پرداخته‌اند بخواهیم این انتقادات را علنی کنند و بنویسند. جنبش آزادیخواهان مردم ایران از این بحث‌ها سود می‌برد. ما تا آنجا که در اظهار نظرهای تاکسونی منعکس شده است، به پاره‌ای از انتقادات می‌پردازیم.

شماری از شخصیت‌ها و رفقای چپ، به ما انتقاد می‌کنند که چرا از یک موضع گیری دولت آمریکا به سرتما همه بحران‌های بین‌المللی است و مشی نظامی‌گری آن، امنیت جهانی و از جمله امنیت ملی ما را تهدید می‌کند، استقبال کرده‌ایم. این نوع انتقادات خود به چند دسته تقسیم می‌شوند:

گروه نخست انتقادکنندگان، هر چه را از واشنگتن برخیزد مظهر تمام عیار شرارت می‌دانند، خواه اعلامیه اخیر جرج بوش باشد خواه سخنرانی مادلن آلبرایت در انتقاد از نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد. از نظر این گروه، هر اعلامیه یک مقام آمریکایی یا متکبران است یا مزورانه، از نظر این دوستان، در عرصه بین‌المللی باید «هر چه فریاد داریم بر سر آمریکا بکشیم»، سازمان ما مدتهاست که از این دیدگاه فاصله گرفته است. از نظر ما، جهان پیچیده‌تر از آنست که بتوان همه پدیده‌های آن را با یک «تضاد اصلی» توضیح داد. ما از پیش متنی نمی‌دانیم که در عرصه‌هایی، میان مواضع دولت آمریکا و منافع ملت ما یا ملت‌های دیگر، «همسویی» ایجاد شود. وقتی آمریکا از دولت‌های دیگر می‌خواهد به سرنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی کمک نکنند، این اعمال فشار از نظر ما به سود مردم ایران است، چه جمهوری اسلامی به دنبال دستیابی به بمب اتمی باشد یا نباشد. باورهای ما دیگر به گونه‌ای نیست که برای معتبرماندن آن ناچار شویم چشم بروی تشعشع زدگی مردم بیگناه بوشهر که جمهوری اسلامی و روسیه می‌خواهند بیخ گوششان یک بمب ساعتی چرتویلی کار بگذارند، بندیم.

اما گروه دیگری از دوستان که ما را بابت آنچه خوشبینی بیجا در مورد موضع اخیر بوش می‌نامند، نگوئید کرده‌اند، میان اعلامیه ۲۶ تیر رئیس جمهور آمریکا و فی‌المثل نطق خانم آلبرایت در انتقاد از گذشته سیاست آمریکا در قبال ایران، تفاوت قائلند و برآنند که از یک حکومت جمهوریخواه آمریکا یک شساختی که از حزب جمهوریخواه، سوابق تاریخی آن و همین پیشینه یک سال و نیم زمامداری بوش داریم، چیزی جز شر نباید انتظار داشت. شواهدی که نظر این دوستان را تأیید کند،

کم نیست: از پس گرفتن امضاهای آمریکا پسای معاهده‌های بین‌المللی حفظ محیط زیست و تشکیل دادگاه بین‌المللی در مورد جنایات جنگی گرفته تا کشتار مردم بیگناه افغانستان، از پشت‌گرمی دادن به آریل شارون در کشتار فلسطینی‌ها گرفته تا مخالفت با لغو تحریمی که تاکنون صدها هزار نفر مردم بیگناه عراق قربانی آن شده‌اند. اما شواهدی نیز وجود دارد که در این کارنامه منفی نمی‌گنجد. اگر از دوستان چپ، آزادخواه و لائیک خود در افغانستان بپرسیم که نظرشان در باره نقش آمریکا در افغانستان چیست، در کنار انتقاداتی که ممکن است به بیابان افغانستان توسط نیروهای آمریکایی داشته باشند، یادآور می‌شوند که بدون ایسای نقش آمریکا، کشور همسایه ما هنوز گرفتار سیاه‌ترین و شوم‌ترین حکومت جهان بود. اگر از باس عرفات و یارانش بپرسیم که نقش آمریکا در فلسطین را چگونه می‌بینند، هم خشم خود را از بی‌اعتنایی بوش به انتخاب دموکراتیک مردم فلسطین ابراز می‌کنند و هم می‌گویند هنوز امیدوارند دولت آمریکا برای تشکیل دولت مستقل فلسطینی به اسرائیل فشار وارد آورد. واقعیت این است که واقعیات موجود جهان نمی‌تواند از سوی هیچ نیرو و دولتی نادیده گرفته شود، حتی دولت ایالات متحده که بسیار مایل است آن را به قدر قدرتی بشناسند. دولت ایالات متحده نیز تا گزیر است در کنار منافع و فشار لابی‌هایی که بیشترین تأثیر را در سیاست آن دارند و محافل سرمایه‌داری مسالی، تسلیحاتی و نفتی را نمایندگی می‌کنند، به درجات متفاوت افکار عمومی آمریکا و جهان را در نظر بگیرد. این تأثیرپذیری در مورد حکومت جمهوریخواهان کمتر از حکومت حزب دمکرات است، اما باز در حد صفر نیست. این امکان متنی نیست که حتی دولت حزب جمهوریخواه نیز در مقطعی و در مورد مسائل معین، ناگزیر از اتخاذ موضعی شود که پاسخگو خواست و منافع یک ملت معین باشد. بیانیه اخیر سازمان، صرفاً به چنین امکانی اشاره دارد، بدون آنکه در آن مورد حاوی حکم و پیش‌بینی قطعی باشد.

نوعی دیگر از انتقاد از ناحیه دوستانی که در ارزیابی کلی از اوضاع بین‌المللی با تحلیل ما که به اختصار آوردیم موافقت، متوجه آن است که گویا بیانیه سازمان، شتابزده صادر شده و مسئولان سازمان مستنظر نمانده‌اند تا ببینند واقعاً تحقیر کننده در سیاست آمریکا حاد است می‌شود یا نه. در پاسخ بدین انتقاد، بگذارید بنا را بر بدبینانه‌ترین حالت بگذاریم، یعنی فرض کنیم که بیانیه جرج بوش، اقدامی صرفاً تاکتیکی - مثلاً برای خنثی نگه‌داشتن حکومت ایران در صورت حمله نظامی آمریکا به عراق - بوده است و بعداً سیاست تهدید و ماجراجویی نظامی از جمله در قبال ایران، بیانیه ۲۶ تیر رئیس جمهور آمریکا را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. اگر هم چنین باشد، خود اهمیت صدور بیانیه اخیر بدان حد بود که ما را به موضعی‌گیری و اظهار این امیدواری که دولت آمریکا مفاد از آن نداشت، بیپوده نبود که

در پاسخ به بیانیه ۲۶ تیرماه جرج بوش رئیس جمهور آمریکا که فرصتی استثنایی را برای آغاز گفتگوی میان دو کشور برای غلبه بر بحران ۲۳ ساله حاکم بر روابط آنها به وجود آورده بود، سیاستمداران جمهوری اسلامی عموماً مواضعی گرفتند که بار دیگر بی‌مسئولیتی و بی‌اعتنایی آنان به منافع ملی ایران را نشان داد.

در رأس همه این سیاستمداران، آیت‌الله خامنه‌ای بود که به راستی گوی سبقت را در بی‌انصافی از همه ربود و در پاسخ به رئیس جمهور آمریکا که سخن از فرهنگ غنی و سرشار از معرفت ایران به میان آورده است، نهایت تلاش خود را به کار برد تا ثابت کند آقای بوش به خطا رفته است. «رهبر مذهبی» جمهوری اسلامی ایران که قاعدتاً باید سرمشقی از عفت کلام و متانت باشد، چندین بار از زدن «تودهنی» به رئیس جمهور آمریکا سخن گفت و در حالی که با لذت و لیخندی بر لب، به فریادهای «خامنه‌ای رهبر» گوش می‌داد، جماعت حاضر را تشویق می‌کرد که مرگ بر آمریکا هم بگویند. آقای خامنه‌ای می‌توانست حداقل پاسخ انتقادات مؤدبانه رئیس جمهور آمریکا به نهادهای غیرانتخابی در ایران را مؤدبانه بدهد و مثلاً بگوید که من هم منتخب مجلس خیرگامم، اما رهبر جمهوری اسلامی چنین نکرد و هر آنچه در قدرت داشت کرد تا در آمریکا کسانی که مخالف صدور بیانیه بوش بوده‌اند (احتمالاً بخشی از لابی طرفدار حکومت اسرائیل) بتوانند به جرج بوش خرد بگیرند که چرا غرور ملی آمریکا را برای گفتگوی متدنه‌انه با حضراتی زیر پا گذاشته است که زبانی جز دشنام نمی‌فهمند. آقای خامنه‌ای از گفتن منطقی رئیس جمهور آمریکا بیشتر برافشته است تا نطق چندی پیش او در باره محور شرارت. پاسخ آیت‌الله خامنه‌ای، معتقدان به «محور شرارت» در آمریکا را در موضع خود پرابهتر خواهد کرد، چراکه کامل وقاحت، تجسم جمهوری اسلامی، تجسم واقعی شرارت بود. این نطق، طراحان مشی «محور شرارت» در آمریکا را متقاعد خواهد کرد که رهبری ایران، زبانی جز زبان زور و تهدید نمی‌فهمد. دود این قیصریه‌ای که آقای خامنه‌ای برای دستمال متعفن قدرت آتش زده است، به چشم مردم ایران خواهد رفت.

پاسخ آقای خامنه‌ای به رئیس جمهور اسلامی ایران به چه در لحن کمی مؤدبانه‌تر از سخنان رهبر بود، اما در بی‌انصافی تقریباً دست کمی از آن نداشت. بیپوده نبود که

آقای خامنه‌ای از خاتمی به خاطر اینکه «توی دهان رئیس جمهور آمریکا زده است» قدر دانی کرد. آقای خاتمی که همصدا با سایر رهبران جمهوری اسلامی از تمدن‌های آن نسخه صادر می‌کند، رئیس جمهوری آمریکا را بابت انتقاداتش به نقض حقوق بشر در ایران متهم به «دخالت در امور داخلی ایران» کرد. اگر از نظر آقای خاتمی یادآوری معیارهای بین‌المللی به حکومت ایشان، مداخله‌جویی است، پس نام اسلحه فرستادن برای حماس و حزب‌الله لبنان را چه می‌توان نهاد؟ آقای خاتمی که اینچنین همه زرادخانه کلامی خود را صرف مقابله با یک بیانیه در مجموع دوستانه خطاب به مردم ایران و منتخبینشان، از جمله شخص ایشان می‌کند، یا چه لحنی می‌خواهد از بلوکه‌شدن دارایی‌های ایران در آمریکا و تحریم‌های اقتصادی ایالات متحده علیه ایران انتقاد کند؟

بخش دیگری از سخنان آقای خاتمی که بسیار حیرت‌آور بود، این ادعای ایشان بود که جمهوری اسلامی «مردمسالارترین، پسانت‌ترین و صلحدوست‌ترین» کشور دنیاست. اگر کسی بود که در وجود رابطه دچار اخلاق آقای خاتمی با واقعیت شک داشت، این شک او با چنین سخنانی برطرف شد. باثبات‌ترین حکومت دنیا از یک انتقاد ملایم آنچنان به هراس افتاده است که همه توان خود را بسیج می‌کند تا طرفدارانش را به خسیانها آورد. صلحدوست‌ترین کشور دنیا کشوری است که در تلویزیون آن می‌گویند «یک کودک صهیونیست در عملیات شهادت طلبانه فلسطینی‌ها به هلاکت رسید». و بالاخره مردمسالارترین حکومت دنیا حکومتی است که رئیس جمهور منتخب آن که ظاهراً مسئول سیاست خارجی نیز هست می‌گوید از شعار مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم آمریکا دل خوشی ندارد، اما رهبر با صدور دستور دادن شعار مرگ بر آمریکا به ریش منتخبد مردم می‌خندد. تجسم کامل وقاحت، هاشمی رفسنجانی، اعلامیه بوش را وقیحانه نامید. گویی مفاد انتقادی اعلامیه بوش درست قیابی بود که بر تن رفسنجانی دوخته باشند. رفسنجانی از همان غیرمنتخب‌هایی است که از حکام واقعی ایران است. مگر نه این است که مردم تهران، آقای رفسنجانی را به قعر جدول انتخابات فرستادند و تنها ترحم آقای جنتی بر رئیس مجمع تشخیص مصلحت، او را به مرتبه سی‌ام ارتقا داد و با عنوان «اغاسی» مضحکه کوچه و بازار کرد؟ همین آقای رفسنجانی باز هم به روی مبارک نیارود و

اکنون می‌خواهد مجمع تشخیص مصلحت خود را به عنوان یک نهاد قانونگذاری، بالاتر از مجلس قرار دهد. مگر نه این است که آقای رفسنجانی هنوز گمانه ایشان، ضمن برخورداری از امتیازات و مزایای غیرعادلانه کماکان به سد کردن راه اصلاحات ادامه می‌دهند؟ آقای رفسنجانی شاید بیش از هر کس دیگری وصف خود را در بیانیه رئیس جمهور آمریکا باز یافت، اما بیشترین عصبانیت رئیس مجمع تشخیص مصلحت از این نبود، بلکه بدین خاطر بود که حضرتشان همین چند وقت پیش نمایندگانی به قبرس فرستادند و خواستند مخفیانه با دولت بوش کنار بیایند و اکنون پاسخ آن التماس غیرعقلی را به صورت بیانیهای علنی گرفته‌اند. آقای رفسنجانی هنوز گمان می‌کند دنیا همان دنیای دهه شصت است که در آن، رونالد ریگان همراه محموله اسلحه برای آقای رفسنجانی کیک و انجیل فرستاده فرستاد. اکنون آقای رفسنجانی می‌تواند یک نسخه از بیانیه اخیر رئیس جمهور آمریکا را به موزه رفسنجان بدهد که انجیل اهدایی ریگان در آنجا نگهداری می‌شود.

واکنش محافظه کاران در حکومت جمهوری اسلامی نسبت به بیانیه جرج بوش قابل پیش‌بینی بود. آنان بدون اینسکه متن بیانیه رئیس جمهور آمریکا را بازتاب دهند سخن از مداخله‌جویی و تهدید به میان آوردند. صفحات روزنامه‌هایی مانند رسالت این روزها پر از مقالات ضدآمریکایی است. در این میان اصلاح‌طلبان حکومتی نیز عمدتاً به صف محافظه کاران پیوستند و مانند آقای خاتمی از «مداخله‌جویی» بازتاب یافته در بیانیه بوش دم زدند. برخی از اصلاح‌طلبان حکومتی از دولت آمریکا خواستند در مورد سیاست داخلی ایران سکوت اختیار کند. آنان که جرات فاصله گرفتن از گفتن حاکم را ندارند، فقدان شهامت خود را با انتقادهای غرا به تاریخ برتری‌طلبی ایالات متحده پوشانند.

معدود بوند صداهای شجاعانه‌ای که مانند علیرضا علوی تبار و فیض‌الله عربسرخی از واکنش رسمی حکومت ایران در قبال بیانیه رئیس جمهور آمریکا انتقاد کردند و خواهان آن شدند که نکات مثبت در بیانیه رئیس جمهور آمریکا مورد توجه قرار گیرد. این بخش محدود از اصلاح‌طلبان حکومتی، نشان دادند که در مواضع سیاسی خود از نهضت آزادی نیز که رهبر آن ابراهیم یزدی (لااب در انتظار کوتاه آمدن قوه قضائیه در پرونده‌های جاری) به خیل مخالفان بیانیه بوش پیوست، پیشرفته‌تر و ثابت‌قدم‌ترند.

سرنوشت قانون کار در مجلس مشخص خواهد شد یا در خیابان

دهها هزار نفر از کارگران کارخانه‌ها و موسسات بزرگ و کوچک تولیدی و خدماتی علیرغم موانع و تهدیدهای بسیاری که با آن مواجه بودند و در شرایطی که سندیکاها و تشکلهای مستقل سندیکایی حق فعالیت ندارند در روز ۲۵ تیرماه برای نشان دادن مخالفت و انزجار خود از سیاست‌های ضدکارگری حکومت که تاکنون ثمری جز فقر و فلاکت و نابسامانی اجتماعی و خانوادگی برای کارگران نداشته است در مقابل ساختمان سازمان تامین اجتماعی و وزارت کار در خیابان آزادی تهران دست به یک تجمع اعتراضی شکوهمند و کم‌سابقه زدند.

این تجمع هم به لحاظ کثرت و هم به لحاظ خواسته‌هایی که در آن مطرح شد یکی از بزرگترین تظاهرات سال‌های بعد از انقلاب بود. بر اساس گزارشات رسیده هزاران نفر از مردم عادی و ساده نیز به نشانه حمایت و همبستگی با کارگران معترض در پیرامون آنان گرد آمده بودند که به اشکال گوناگون با کارگران و خواسته‌های آنان همدلی و همراهی نشان می‌دادند، اگرچه بهانه این گردهمایی اعتراض مستقیم دولت برای اصلاح قانون کار فعلی به سود کارفرمایان و صاحبان سرمایه بود، اما کارگران از فرصت دست‌آمده برای نمایش هشتم و فوج خود نسبت به سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی ضد کارگری هر دو جناح رژیم نهایت استفاده را کردند. کارگران با سردادن شعار و به دست گرفتن پلاکارهایی که خود سدهای مهم خود را بر آنها نوشته بودند مخالفت و خشم خود را بر علیه وضع وجود به نمایش گذاشتند، به هنگام این گردهمایی اعتراضی خانه کارگر سعی می‌کرد که با استفاده از خشم و نارضایتی کارگران نسبت به سیاست‌های اقتصادی دولت خواسته‌ها و اهداف جنایی خود را به پیش ببرد و کارگران را به امر

دادن شعارهایی به نفع نظام و رهبر حکومت و ادار کنند که با هشیاری کارگران این ترسند آن‌ها خنثی شد. یکی از کارگران شرکت‌کننده در این تجمع گفت: این‌ها فکر می‌کنند که پس از این همه سال درگیری با این‌ها هنوز نمی‌دانیم چه خبر است و در پشت پرده چه می‌گذرد و تصور می‌کنند که ما نمی‌دانیم که خاموشی‌ها و موتلفه اسلامی، خامنه‌ای، رفسنجانی بودند که پیش قدم در تعرض به دستاوردهای جنبش کارگری شدند. خاتمی و دولت خاتمی هم به ما نشان دادند که پس از آن که به قدرت رسیدند دست‌کمی از این آنها نداشتند. شعارهای ما نه طرفداری از این جناح یا آن جناح حکومت بلکه طرح خواسته‌های واقعی جنبش کارگری در شرایط کنونی است. به گفته این فعال کارگری شرکت انبوهی از فعالین مستقل کارگری در این تظاهرات و تلاش آنان باعث گردید که لحظاتی پس از آغاز گردهمایی کنترل جمع عملاً از دست خانه کارگری‌ها خارج و به دست این فعالین بیفتد. به عقیده وی در میان دهها هزار نفری که در این اجتماع شرکت کرده بودند، هزاران کارگر وجود داشتند که در طول سال‌های گذشته هر کدام درگیر مبارزه در کارخانه بودند. و این باعث شده بود که هر کدام از آن‌ها به یک فعال آگاه جنبش تبدیل شوند، این باعث شده بود که آن‌ها بتوانند کنترل تظاهرات را سرعت از دست سران خانه کارگر خارج کنند. با گذشت لحظاتی از گردهمایی، شرکت‌کنندگان در آن بدون توجه به درخواست‌های خانه کارگری‌ها با سردادن شعار خواسته‌های خود را که باشعارها و خواسته‌هایی از پیش تهیه شده به وسیله خانه کارگر تفاوت‌های اساسی داشت، سر دادند و پس از آن که شعارها رنگ و روی سیاسی و ضد حکومتی گرفت نیروهای نظامی و امنیتی نیز به بهانه مقابله با اشغال ساختمان تامین

اجتماعی با شلیک تیر هوایی و گاز اشک‌آور به سوی کارگران خشمگین و نارضاضی هجوم آوردند و به ضرب و شتم آنان پرداختند. که در نتیجه آن دهها نفر مجروح و مضروب و تعداد زیادی بازداشت شدند.

هدف دولت و کارفرمایان از اصلاح قانون کار چیست؟

قانون کار فعلی در حال حاضر تنها حدود ده درصد از کل کارگران ایران را که در کارخانه‌ها و واحدهای بزرگ کار می‌کنند در بر می‌گیرد، زیرا که مجلس پنجم و ششم با تصویب لویحی مانند معافیت کارگران کارگاه‌های کوچک و کارگران قالیباف از شمول قانون کار عملاً حدود ۹۰ درصد از کارگران را از شمولیت قانون کار حذف کرده‌اند. دولت می‌خواهد به بهانه اصلاح قانون کار اندک نکات مثبتی را که در قانون کار فعلی وجود دارد حذف کند تا به قول خودش زمینه سرمایه‌گذاری را فراهم کند. از سال‌ها پیش به این سو نیز نمایندگان سازمان‌های کارفرمایی بارها خواهان اصلاح قانون کار به نفع خود گردیده‌اند. آن‌ها به خصوص خواهان حذف آن موادی از قانون کار هستند که اخراج کارگر به وسیله کارفرما را محدود به حکم مراجع ذیصلاح می‌کند. تردیدی نیست که قانون کار نیز به مانند قانون اساسی ایران قانونی پرتناقض و مخدوش است که احتیاج به اصلاح و بازنگری دارد. اما اصلاح و بازنگری به سود چه؟ تصمیم دولت آن است که تناقضات موجود در قانون کار را به سود کارفرمایان و صاحبان سرمایه رفع کند و این چیزی است که باعث خشم و عصبان کارگران گردیده است. تناقضات موجود در قانون کار نه به خاطر ندانم‌کاری و کم‌اطلاعی از فن قانون‌نویسی بلکه امری عمدی و نتیجه توازن قوانین جنبش کارگری و سرمایه‌داران و دولت حامی آنان و تشخیص مصلحت سیاسی حکومت در مقطع

تصویب این قانون بود. پس از آن که بحران بیکاری سراسر کشور را در بر گرفت و کارگران در موضع تدافعی قرار گرفتند دولت و کارفرمایان نیز زمان را برای تعرض به قانون کار و حقوق کارگران مناسب تشخیص داده و وارد عمل شدند.

از ابتدای شکل‌گیری جنبش کارگری تاکنون پیوسته یکی از مهمترین خواسته‌های جنبش کارگری ایران قانون کار بوده است. پس از انقلاب نیز کارگران ضمن ابراز مخالفت با قانون کار رژیم پیشین خواهان لغو ماده ۳۳ قانون مذکور که اخراج کارگر را بوسیله کارفرما مجاز می‌شمرد و تصویب یک قانون کار جدید و مترقی گردیدند. سرانجام پس از کشمکش‌های بسیار بین کارگران و کارفرمایان و دولت قانون کار فعلی تهیه و به تصویب رسید که نسبت به قانون کار زمان شاه کمی پیشرفته‌تر بود. در این قانون رژیم شاه است که اینک می‌خوانند آن را حذف کنند. این در حقیقت احمقانه همان ماده ۳۳ است که این قانون کار رژیم شاه است و معنی آن این است که طبقه کارگر پس از گذشت ۲۳ سال از انقلاب باید دوباره به نقطه صفر برگردانده شود. از پس از انقلاب تاکنون سیاست اکثر جناح‌های سرمایه‌داری ایران این بوده است که قانون کار را که تنظیم‌کننده رابطه بین کارگر و کارفرماها باید باشد حذف کند. و یا اگر نتوانستند حذف کنند، لاقال امتیاز بیشتری از آنچه که در قانون کار شاهنشاهی کارگران به دست آورده‌اند تن دهند. احمد توکل یکی از وزرای کار سال‌های اول انقلاب مظهر و نماینده این تمایل و گرایش عمده سرمایه‌داری ایران بود. سیاست قانون کارزدایی، سلب و پایمال کردن حقوق کارگران و بازپس‌گیری دستاوردهای جنبش مبارزاتی کارگران که مدتی پس از روی کار آمدن رفسنجانی آغاز شد با روی کار آمدن اصلاح‌طلبان و کنترل مجلس و دولت به دست

آنان نه تنها متوقف نشد بلکه ابعاد و دامنه گسترده‌تری یافت. دولت و مجلس اصلاح‌طلب در ادامه حرکتی که از مجلس پنجم تحت کنترل محافظه‌کاران، با تصویب لایح معافیت ضدکارگری دیگری مانند رواج قراردادهای موقت کار و واگذاری کار به شرکت‌های پیمانی و راه آنان را با جدیت ادامه داده‌اند، دولت اصلاح‌طلب اینک دارد پیش‌نویس قانون کار توکلی محافظه کار را که در اثر مخالفت کارگران نکته اجرا می‌کند. که این خود نشان‌دهنده سیاست و عزم و اراده مشترک همه جناح‌های سرمایه‌داری ایران در برابر طبقه کارگر است. سرمایه‌داری مترقی و هریس ایران اینک موقعیت را برای تعرض دستاوردهای جنبش کارگری مناسب تشخیص داده است هدف دیگری را نیز دنبال می‌کند و آن این است که با حذف هر گونه نظارت قانونی راه خود را برای استثمار هر چه بیشتر کارگران در آینده و در دوران رونق اقتصادی فراهم کند.

سیاست‌های ضد کارگری دولت جهت‌گیری اجتماعی و اقتصادی دولت را مشخص می‌کند. این سیاست‌ها که حمایت کامل محافظه‌کاران را نیز به همراه دارد در صورت ادامه موجب فقر و فلاکت و سیه‌روزی بازم بیشتر کارگران و زحمتکشان خواهد شد. کارگرانی که دیگر نه امید و برایشان باقی مانده و نه چیز زیادی برای دست دادن دارند بیش از پیش آماده می‌شوند که به خیابان بیایند. به نظر می‌رسد که سرنوشت قانون کار و سرنوشت کشاکش کارگران و حکومت این بار در خیابان‌ها تعیین خواهد شد. این راهی است که دولت با سیاست‌های جانبدارانه و افراطی خود از سرمایه‌داران و کارفرمایان در مقابل کارگران قرار داده است. بنابراین عواقب ناشی از آن نیز متوجه دولت خواهد بود.

واکنشها نسبت به موضع سازمان در قبال اعلامیه رئیس جمهور آمریکا

ادامه از صفحه ۳

۱- لحن رئیس جمهور آمریکا در مورد مبارزه آزادیخواهان مردم ایران، کم‌سابقه بود. این لحن، توأم با ادای احترام و به رسمیت شناختن و تمجید از امیدها و خواسته‌هایی بود که مردم ایران ده‌ها سال است برای دستیابی بدان مبارزه می‌کنند و در کلام جادویی آزادی خلاصه می‌شود. هیچ کس نمی‌تواند در سالهای اخیر بیانیهای از یک رئیس جمهور آمریکا نشان دهد که با چنین لحنی نوشته شده باشد و فرهنگ ایران را پرافتخار و دارای میراثی غنی از معرفت و پیشرفت بنامد. فرض کنیم این همه ریا و تزویر باشد. آنچه در سیاست مهم است، تأثیر رویدادهاست. کمترین تأثیر انتخاب چنین لحنی از سوی رئیس جمهور آمریکا این است که در آینده می‌تواند در انتقاد از هر اقدام و تصمیم واکنش‌کننده که به منافع مردم ایران لطمه بزند، به گفته‌های خود رئیس جمهور آمریکا رجوع کرد. همین امروز نیز تصویب قانون منع صدور ویزا برای اتباع ایرانی مغایر با بیانیه بوش است. این قانون هنوز به تصویب نهایی در دیپلماتیک آمریکا ابلاغ نشده است و تلاش جامعه ایرانی در آمریکا باید با استناد به اعلامیه بوش بر این متمرکز شود که از این پس هم ابلاغ نشود. موضع جدید بوش، امکانات تأثیرگذاری و فعالیت لابی ایرانی در آمریکا را بسیار بیشتر خواهد کرد.

۲- جرج بوش برای نخستین بار به رسمیت شناخته است که رأی مردم ایران در انتخابات سالهای اخیر، رأی به اصلاحات سیاسی و اقتصادی در راستای تحقق آزادی و حقوق بشر بود. این تأکید، اگر بی‌گرفته شود، وداع با سیاست آلترناتیو تراشی و حمایت از اراده و رأی مردم ایران است، اراده‌ای که مستقل از واکنش‌کنندگی و هر نیروی خارجی دیگری شکل گرفته است و بیانیگر امید و خواست صدساله مردم ایران در راستای تحقق آزادی است. چنین موضعی نیز در اظهارات یک رئیس جمهور آمریکا در قبال تحولات ایران بسیار اهمیت دارد، حتی اگر با عمل آمریکا خوانایی نداشته باشد.

واکنشها نسبت به موضع سازمان در قبال اعلامیه رئیس جمهور آمریکا

ادامه از صفحه ۳

۳- انتقاد بوش از عملکرد بخش غیرانتخابی حکومت ایران، دقیقاً مطابق با انتقادی است که هم از آزادیخواهان در اپوزیسیون جمهوری اسلامی و هم اصلاح‌طلبان درون جمهوری اسلامی شب و روز بیان می‌کنند. رئیس جمهور آمریکا در یکی دو جمله فشرده، این انتقاد را خلاصه کرده است. اتخاذ چنین موضعی ممکن است با عرف دیپلماتیک خوانایی چندانی نداشته باشد، اما همواره عرف دیپلماتیک، متضمن خواست و منافع مردم نیست. کدام نوع موضع برای ما ایرانیان مطلوبتر است: بیانی که در تعارفات جملات نخستین نامه، متوقف بماند و در قبال نبرد سرنوشت‌ساز میان مردم ما و استبداد سکوت اختیار کند یا بیان صریح چیزی که جز حقیقت نیست: «دانشجویان ایرانی، روزنامه‌نگاران و نمایندگان مجلس به خاطر طرفداری از اصلاحات یا انتقاد از رژیم حاکم همچنان دستگیر و مرعوب می‌شوند و با آنان بدرفتاری می‌شود. نشریات مستقل سرکوب می‌شوند... در این حال اعضای رژیم حاکم و خانواده‌های آنان ضمن برخورداری از امتیازات و مزایای غیرعادلانه کماکان به سددکردن راه اصلاحات ادامه می‌دهند». یک لحظه تصور کنید همه رؤسای دولتهای جهان چنین سخن می‌گفتند. آنگاه می‌شد از صدراعظم آنان پرسید چرا شرکت دایملر کرایسلر به نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ۴۰۰۰ اتومبیل سریع‌السیر می‌فروشد و شریک افزایش «راندمان» نیرویی می‌شود که فعلاً عمده هم و غم آن، سرکوب دانشجویان و کارگران است. می‌شد ادعاهای طرفداری از حقوق بشر را با این سنجید که قربانی منافع یک معامله صد میلیون یورویی صنایع اتومبیل‌سازی می‌شود یا نه.

۴- برای نخستین بار، یک رئیس جمهور آمریکا از فرار مغزهای ایرانی به این کشور اظهار تأسف می‌کند. ایالات متحده در طول چندین دهه، سود بسیاری از این برده است که کشورهای فقیر، توان خود را برای پرورش ایت‌هایی به کار بندند که به سادگی توسط آمریکا دزدیده می‌شوند.

واکنشها نسبت به موضع سازمان در قبال اعلامیه رئیس جمهور آمریکا

ادامه از صفحه ۳

بیست سال است اپوزیسیون چپ و دمکرات جمهوری اسلامی دقیقاً برای همان چیزی مبارزه می‌کند که در بیانیه ۲۱ تیر جرج بوش بازتاب یافته است. آیا مسئولانه است که از کنار این موفقیت بزرگ - حتی اگر در حد حرف باقی بماند - به سادگی بگذریم و به هزاران ایرانی که موی خود را برای دستیابی به این گونه موفقیت‌ها سپید کرده‌اند، یک خسته نباشید هم نگوییم؟

حرف و عمل در سیاست اغلب فاصله بسیار دارند. از این رو خوش‌بینی زودرس به آینده سیاست آمریکا در قبال ایران نیز خطاست. اما حرف، حتی اگر عمل هم پشتوانه‌اش نباشد، تنها امواج صوتی و مرکبی روی کاغذ نیست. حرف گاه خود نیروی مادی ایجاد می‌کند. تصور کنید همین گفته‌های آقای بوش را ایت‌الله خامنه‌ای بر زبان می‌آورد، در حالی که مطمئن می‌بودیم فقط حرف است و ایشان کماکان به دسیسه‌چینی علیه مردم ایران ادامه می‌دهد. آیا نباید از گفته‌های آقای خامنه‌ای استقبال می‌کردیم و می‌گفتیم امیدواریم عمل آینده ایشان با حرف جدیدشان منطبق شود؟ پنج سال است که اصلاح‌طلبان حکومتی و برخی از نیروهای اپوزیسیون برای این تلاش می‌کنند که آقای خامنه‌ای را بر سر عقل آورند تا شاید آنچه را رئیس جمهوری آمریکا گفت در حدی بسیار پایین‌تر بگوید. چگونه است که خلاصه‌کردن مبارزه سیاسی به تلاش برای مجاب‌کردن یک دیکتاتور به دست‌کشیدن از خودکامگی مجاز است، اما استقبال از موضع‌گیری رئیس جمهوری که باید هر حرف خود را روی ترازو بگذارد و به افکار عمومی کشورش بابت آن پاسخگو باشد مجاز نیست؟

برخی دیگر از انتقادها متوجه آنست که موضع‌گیری سازمان، میان فدائیان خلق و اصلاح‌طلبان در داخل کشور فاصله خواهد افکند. پاسخ بدین انتقاد، دو وجه دارد: اولاً این تحلیل خطاست، اگر موضع‌گیری اخیر سازمان برای فاصله ایجادکردن با اصلاح‌طلبان داخل کشور کفایت کند، پس همین حکم در مورد اظهار نظر آن گروه از اصلاح‌طلبان که موضعی

واکنشها نسبت به موضع سازمان در قبال اعلامیه رئیس جمهور آمریکا

ادامه از صفحه ۳

مشابه سازمان گرفته‌اند نیز صادق است. طبق این منطق، باید منتظر بروز اختلاف عمیق بین آقای محمدرضا خاتمی دبیرکل حزب مشارکت که «تهدید» بوش را محکوم کرد و آقای علیرضا علوی‌تبار که از اعلامیه بوش استقبال کرد باشیم. مطمئن باشید چنین نخواهد شد. هیچ دلیلی نیست که موضع‌گیری متفاوت اصلاح‌طلبان حکومتی بر مبنای نوعی تقسیم کار صورت نگرفته باشد.

ثانیاً فرهنگ سیاسی حاکم بر سازمان ما پیشرفته‌تر از آنست که هنوز بتوان آن را در بند اسلوب ناپسندیده «تقیه» که متأسفانه ریشه عمیقی در مناسبات سیاسی در ایران دارد، نگه داشت. ما از این خوشدومیم که چیزی را به زبان آورده‌ایم که حرف دل میلیون‌ها ایرانی و از جمله هزاران فعال سیاسی است که متأسفانه بسیاری از آنها همصداشدن با ما را «به صلاح» نمی‌دانند. ما ایرانیان، در کاربست پسند «هر راست نشاید گفت» بسیار مغالغه کرده‌ایم. در میان نیروهای سیاسی ایرانی، بسیاری آنهایی که در گذشته آنها و مواضع امروزشان باید با ذره‌بین دنبال انتقاد از سیاست‌های برتری‌طلبانه ایالات متحده گشت، اما در مورد بیانیه جرج بوش سکوت اسرارآمیزی اختیار کرده‌اند یا حتی ناگهان به فکر مقابله با اینگونه «مسدأخسه» در امور داخلی ایران افتاده‌اند. نوع نگرش ما به سیاست و رابطه سیاست و اخلاق، با این‌گونه سیاستمداران متفاوت است. ما را به راه خود، آنان را به راه خود.

برخی دیگر به ما خرده می‌گیرند که چرا از آنچه مداخله آمریکا در امور داخلی ایران نامیده می‌شود، انتقاد نکرده‌ایم. پاسخ این سخن را خود اعلامیه سازمان داده است: «در جهان به‌هم‌پیوسته کنونی، دفاع از حقوق انسانی همه ملت‌های جهان، نه تنها حق، که وظیفه تک تک اعضای جامعه جهانی است». حقوق بشر، نه مسئله داخلی این یا آن کشور، که «مسئله داخلی» کل بشریت است.

و بالاخره، کسانی را که ما را به خوش‌بینی غیرموجه در پاره نیت و اهداف سیاست خارجی

ادامه از صفحه ۳

خامنه‌ای: شعار مرگ....

ادامه از صفحه ۲

در ایران، پرچم و سمبل آمریکا به آتش کشیده نمی‌شود بلکه در تمام دنیا و حتی اروپا پرچم و سمبل آمریکا آتش زده می‌شود. ملت و دولت ایران شجاعانه و بدون هیچگونه هراس، احساسات خود را بر ضد آمریکا بیان می‌کند و شعار مرگ بر آمریکا را از شعارهای اصلی خود قرار داده است. ادعای آمریکا مبنی بر حمایت از جناحی به نام اصلاح‌طلب دروغ است. وی تأکید کرد: آمریکا طرفدار هیچیک از جناح‌های معتقد به نظام اسلامی نیست و اصلاحات در ایران نیز با اصلاحات مورد نظر آمریکا بسیار متفاوت است. خامنه‌ای خاطر نشان کرد: اگر اصلاحاتی هم یافت شود که آمریکا آنرا طراحی کرده باشد، قطعاً ملت ایران آن اصلاحات را آمریکایی می‌داند و آنرا به زباله‌دان خواهد انداخت.

برخی که تلاش می‌کنند در مفهوم ولایت که از تعالیم اصلی دین و قرآن، و اصول مستحکم قانون اساسی است، شبهه نمایند، خود در تلاش برای ایجاد ولایت حزبی هستند.

وی افزود: نباید تحت عنوان مبارزه با فساد اینگونه وانمود شود که گویا همه کشور را فرا گرفته است و در نتیجه مردم را ناامید کرد. برخی افراد ساده‌لوح و نادان که شاید انسان‌های خوبی هم باشند با سخنان نسنجیده خود مردم را ناامید می‌کنند و به‌دلیل ضعف و اشکال یک بخش، تمام نظام را زیر سؤال می‌برند. چرا باید این مردم پر نشاط و پرامید را در پیمودن راه عزت و شرف و رسیدن به قله آن مرده‌کرد و بدون در نظر گرفتن خدمات و تلاش‌های مخلصانه‌ای که در سطوح مختلف نظام انجام می‌گیرد، نظام اسلامی را زیر سؤال برد؟

ایالات متحده متهم می‌کنند، به مصوبات کنگردهای سازمان، موضع‌گیری‌های رهبری سازمان در قبال مسائل سیاسی بین‌المللی و مقالات کار ارجاع می‌دهیم. بیانیه رئیس جمهور آمریکا تغییری در این مواضع سازمان و واقعیتانی که مواضع مزبور در قبال آن اتخاذ شده‌اند و می‌شوند، ن داده است.

زیباترین کلام، کلام درخت است که راست ایستاده است

گزارشی از تظاهرات سالگرد ۱۸ تیر



«مردم در روز ۱۸ تیر راهپیمایی سکوت خواهند کرد». این جمله تداعی کننده یک جمله جالب در ذهن آدمی می‌شود «زیباترین کلام، کلام درخت است که راست ایستاده است و هیچ نمی‌گیرد» پس از لغو مجوز راهپیمایی مسلمانان در خانه نشستن و یا بی تفاوت نسبت به سالگرد یک قتل عام دانشجویی به زندگی روزمره ادامه دادن، کاری بس رباط (Robot) گونه است. هر چند شاید انسان‌های رباط گونه به مزاق خیلی آقایان و آقایان خوش بیاید و آن‌ها را تا عرش ببرند و برایشان صندلی و میز و مقام جور کنند ولی...

بعد از ظهر روز ۱۸ تیر است و غلیان وجود مردم در خیابان انقلاب، گویی همه رهگذران ولی رهگذرانی که اکثراً در گذر و جریان اخبار و اتفاقات و خاطره‌های کوی دانشگاه هستند. رهگذرانی که در جبران خیلی از این پنهان کاری‌های پشت پرده و یا محاکمات سریال گونه ساختگی می‌باشند.

مردمی که آگاهند و می‌دانند که «عزت ابراهیم نژاد» «هابی» در سال ۷۸ نقش قربانی را بازی کردند و گلوله‌های تانچه‌هایی که هنوز ناشناسند در مغز بعضی از دانشجویان این مرز و بوم جای گرفت.

مردم هنوز در گذرند، طول خیابان انقلاب پر از ازدحام مثل همیشه جلوی دانشگاه از همدجا شلوغ تر است. مردم همه کنجاکو و گویا همگی در انتظار یک فرارند.

جلوی دانشگاه گاردی‌ها با لباس‌های مخصوص با همان سپرهای سیاه و چهره‌های غریب ایستاده‌اند. نیروی انتظامی نقش یک «سامی را بازی می‌کند و گویا با خوش روئی می‌گوید: «بفرمایید، بروید، لطفا بروید کم شوید».

ماشین‌های بیگان و ویژه‌ای که از چندین روز پیش در همه جای شهر تهران دیده می‌شدند تعدادشان کمتر شده و انگاری تمام کسانی که سوار بر مرکب نظام جمهوری وحشت بودند میان جمع آمده‌اند تا به زبان خودشان - خشونت - با مردم گپ بزنند. انسان‌هایی که حتی در مورد ایرانی بودنشان نیز شک و شبهه فراوان است.

صدای فریاد در جلوی دانشگاه توجه همه را

مامورین سرود «ای ایران، ای مرز پرگوهر» را با چشمانی اشک آلود و گلوهای بغض گرفته می‌خوانند. این صحنه‌ها خاطرات سال ۷۸ و تمام حقوق پایمال شده، خورده شده دانشجویان را تداعی می‌کند و یادآور اشک‌ها و بغض‌های مادران و پدران دانشجویانی بود که شاید هنوز هم از بچه‌هایشان خبری نشده باشد و یادآور تمامی گازهای اشک آور هجوم‌ها و ایجاد رعب و وحشت‌ها. ماشین‌های نظام در حرکت بودند ولی این بار با تک تیراندازها و سرعت و وحشت بیشتر ترس تمام خیابان‌ها را گرفته و خیابان انقلاب نم‌نمک در حال خلوت شدن است. خیابان انقلاب بازم یک برگ به دفتر تاریخ اضافه و سینه خودش را پر حفره کرد. سه سال مداوم است که اعتراضات دانشجویی و مردمی در جلوی دانشگاه تهران عقده می‌گشاید ولی باز هم مثل سال‌های قبل مسکوت می‌مانند. حال دیگر خیابان انقلاب به واسطه سایه رعب و وحشت سکوت است و سکوت، دیگر فریادی نیست و شعاری نیست تا به وسیله شخصی‌ها و مامورین خفه شود و دیگر جمعیتی نیست که به وسیله نیروی انتظامی از هم بپاشد. در این شهر هنوز لباس شخصی‌ها حکومت می‌کنند تا مبادا کلامی گفته شود و یا حق پایمال شده‌ای زنده شود. مبادا کسی حرف حتی بزند و مبادا کسی اعتراضی بکند. امسال نیز هیچ جوابی اده نشده، امسال نیز در حال‌های از سکوت گذشت. هر چند اگر مسجالی برای حرف زدن نیز می‌بود با چه کسی باید حرف می‌زد؟ چه کسی می‌توانست جوابگو یا حداقل شنونده خوبی باشد؟ چه کسی می‌توانست صادقانه جواب انتظارات مردمی را دهد؟

لباس شخصی‌ها در همه جای این کشور غضب شده نشسته‌اند، ایستاده‌اند، لیکن می‌زنند تا اگر فریادی زده شد سریعاً آن را در نطفه خفه کنند. جمله‌ای در ذهن آدمی تداعی می‌شود: «زیباترین کلام، کلام درخت است که راست ایستاده است و هیچ نمی‌گوید».

خیابان انقلاب همچون همیشه پر از درخت است، درختانی که راست ایستاده‌اند و تمامی این سکوت‌ها و حرف‌های ناگفته و ناشنیده را بر روی برگ خودشان حک می‌کنند.

ف- ت

گزارشی از دستگیری جوانان تهرانی در یک مهمانی

گزارش زیر را برای شما می‌فرستیم تا بلکه از طریق چاپ آن ببینید که چگونه با جوانان ایرانی در ایران برخورد می‌کنند. آن‌ها را به جرم شادی و تفریح به زندان می‌اندازند و جوری در مدت بازداشت چهار روزه با آن‌ها، زندانبانان برخوردی کرده‌اند که آن‌ها امروز دچار مشکلات روحی و روانی شده‌اند. در کدام کشور جوانانش را این گونه به جرم شاد بودن تنبیه می‌کنند؟ آیا این برخورد انسانی یا توتییتی با یک نسل است؟!

داخل توالت می‌ماند. همان زن نگیبان با لگد و خشونت و فحاشی زندانی را از توالت بیرون می‌کشد. کیف‌ها و وسایلی مانند کش سر و سنجاق هم که برای جمع کردن موها میمان در آن هوای گرم بسیار لازم بودند را از ما گرفته بودند. تمام ساعت‌های دستی را از ما گرفته بودند تا متوجه زمان نشویم. وضعیت غذایی در زندان بسیار بد بود.

روز دادگاه ما را با چشمان بسته سوار مینی‌بوس کرده بودند که در آن، تمام صندلی‌ها مینی‌بوس را برداشته بودند. از ما خواستند که در کف مینی‌بوس بنشینیم و سرمان را به سمت پائین خم کنیم. اگر کسی قصد نگاه کردن خیابان از زیر چشم‌بند می‌کرد، سریع توسط یکی از ماموران با یک کابل پلاستیکی بر سرش زده می‌شد.

به گفته یکی از پسرها در طول چهار روز از آن‌ها با کتک، توهین و ضربات کابل - ماموران زندان - پذیرائی کرده بودند. آثار کابل‌ها در پشت پسرها باقی مانده است.

از آن‌ها سوال می‌کردند که چرا در مسالک اسلامی می‌رقصند. چرا از مشروبات الکلی استفاده کرده‌اند و... اگر آن‌ها نمی‌کردند فیلم و عکس‌های ضبط شده را در هنگام دستگیری به آن‌ها نشان می‌دادند و این بار بیشتر از قبل با کتک و دشنام می‌خوردند.

در روز دادگاه، قضای رای به ۹۹ ضربه شلاق برای هر فرد و یا مبلغی در حدود یک میلیون تومان جریمه نقدی را صادر کرد. برای خانم میزبان و پسرهایش (دو پسر) به علت اعتراضشان در هنگام دستگیری به دو ماه حبس محکوم شدند.

اغلب میهمانان حاضر به خوردن ۹۹ ضربه شلاق نبودند و مجبور شدند هر کدام مبلغی در حدود یک میلیون تومان را پرداخت کنند. بعضی از خانواده‌ها دو دختر یا دو پسرشان در جشن پارتنی شرکت داشتند و با پرداخت دو یا سه میلیون تومان به آنها فشار سنگینی آمده بود.

پدر خانواده بعد از بازگشت از سفر، باخبر می‌شود که چه اتفاقی افتاده و با گرفتن وکیل موفق به آزادی خانواده‌اش (خانم و دو پسر) می‌شود. یکی از خانوادها دو دختر یا دو پسرشان بعد از آزادی از زندان چنان دچار مشکل روحی به دلیل آزار و اذیت ماموران زندان شده که دائم در اتاق خود را می‌بندد و گریه می‌کند. با یکی از دخترانی که صحبت می‌کردم او به من پشت بدنش را نشان داد و آثار کتک را من دیدم. هر چیز و صدائی او را به یاد لحظات بد و زجردهنده بازداشتگاه می‌انداخت و یک مرتبه شروع به چیخ کشیدن می‌کند و درخواست کمک می‌کند تا بلکه به طریقی آن صدا یا شخص از او دور شود. او بر این اصرار می‌کند که در این چهار روز، چند سال پیر شده است و هیچ‌گاه تحقیر و زجر و توبیخ او را در طول این مدت کشیده را فراموش نخواهد کرد.

مژگان - ز - ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۱

در شب جمعه هفته گذشته (۱۲ شب قبل) در یکی از محلات بالای شهر تهران تعدادی از دختران و پسران جوان در یک جشن پارتنی شرکت کرده بودند. مادر خانواده برگزارکننده جشن پارتنی جزء میزبانان آن شب بود. در حدود ساعت ۱۰ شب، ماموران ناحیه انتظامی تهران با اطلاع قبلی از جریان پارتنی و محل و آدرس دقیق آن جشن به همراه دو مینی‌بوس به محل مربوطه می‌روند. آن‌ها طوری به خانه وارد می‌شوند که همه شرکت‌کنندگان غافلگیر می‌شوند، طوری که فرصت پوشیدن مانتو و روسری از آنان گرفته می‌شود. ماموران انتظامی به محض ورود شروع به فحاشی و سرخورد توهین آمیز و خشن با جوانان شرکت‌کننده در جشن می‌کنند. یکی از ماموران زن که به همراه نیروهای انتظامی وارد منزل شده بود به مادر خانواده، توهین می‌کند و به او تهمت دایرکردن فاحشه‌خانه را می‌زند. خانم میزبان به مامور زن با همان سبک و سیاق خودش جواب می‌دهد. مامور زن شروع به کتک زدن خانم میزبان می‌کنند و مامور هم در مقابل از خود دفاع می‌کند و در این درگیری مقتعه مامور زن از سر او کشیده می‌شود.

ماموران در ادامه از پسرها با توهین می‌خواهند که سوار یکی از مینی‌بوس‌ها شوند و دختران هم بعد از پوشیدن مانتو و سرکردن روسری سوار مینی‌بوس دیگر می‌شوند. در ضمن تمام دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری از شرکت‌کنندگان در مهمانی گرفته می‌شود. تمام میهمانان به یکی از مراکز ناحیه انتظامی تهران برده می‌شوند و به مدت ۴ روز در آنجا نگاه داشته می‌شوند و در این مدت به هیچ‌کدام از دختران و پسران اجازه تماس با خانواده خود را نمی‌دهند. در این چهار روز تمامی والدین این جوانان در نگرانی و اضطراب شدیدی نسبت به ناپدیدشدن فرزندان‌شان به سر بردند. و تمام بیمارستان‌ها، سردخانه‌ها و مراکز انتظامی را برای یافتن فرزندان‌شان زیر پا گذاشتند.

بنا به گفته یکی از دختران شرکت‌کننده در مهمانی، بعد از دستگیری و حبس، آن‌ها را در یک سلول بسیار کوچک و تنگ (در هر سلول ۳ نفر) قرار دادند. آنقدر فضا تنگ و کوچک بود که برای خوابیدن دختر جوان می‌گویی مجبور بودند خودشان را مچاله و خم کنند تا بلکه فضای کوچکی برای هر فرد بوجود بیاید. در هوای گرم ۴۲ درجه تهران با آن لباس‌های شب مهمانی و مانتو و روسری در عذاب و زجر مجبور بودیم روز را به شب بگذرانیم. در آن چند روز برای رفع تشنگی هنگامی که تقاضای آب از زندانبانان می‌کردیم به ما آب گرم می‌دادند. در طول روز به ما تنها دو بار اجازه رفتن به توالت را می‌دادند. در طول مسیر سلول تا توالت چشمان ما را می‌بستند و توسط یک زندانبان زن با توهین و هل ما را به سمت توالت می‌بردند. در داخل توالت فقط یک دقیقه وقت ماندن داشتیم. اگر کسی بیشتر از این زمان در

روانی‌پور - قاسم روئین - بیژن روحانی - آزتا زال‌زاده - رضا زاهد - بهزاد زرین‌پور - محمدعلی سپانلو - ناهید سرشکی - علی اکبر سلیمان‌پور - عنایت سمیعی - فرامرز سدهی - سحر سیدی - محمدعلی شاکری یکتا - سید جلیل شاه‌چشمه - شهرام شاهرخ تاش - احمد شایگان - منصوره شجاعی - جواد شجاعی فرد - زهرا شجاعی - محمد شریف - فرج الله شریفی - جواد شریفیان - حسن شکاری - علی اصغر شیرزادی - عمید صادقی نسب - محمد تقی صالح‌پور - سید علی صالحی - محمد حسن صائعی - علی صدیقی خیاط - حسین صفاری دوست - حسن صفدری - عمران صلاحی - فرزانه طاهری - محمدرضا طاهری (حسرت) - مسعودحسین طهماسب‌پور - شوشنگ عاشورزاده - داریوش عبداله‌هی - شیرین عبادی - محمود عبادیان - رری عباسی - علی عبدالرضایی - یوسف عزیزی بنی‌طرف - سینا علوی - سیروس علی‌نژاد - اسدالله عمادی - مهدی غبرائی - فهیمه غمی‌نژاد - احمد فتحی -

پوران فرخزاد - محمد قاسم شرفی - محمد قاسم‌زاده - قدسی قاضی‌نور - آزتا قهرمان - ایرج کابلی - ناهید کبیری - فرزانه کریمی‌پور - رحمان کریمی - زهرا کریمی - غلامعلی کریمی - کاظم کریمیان - نصرالله کسرائیان - جعفر کوش‌آبادی - گیتا گرگانی - لیلی گلستان - ابوالقاسم گلستانی - کاوه گوهرین - شمس لنگرودی - محمد محمدعلی - محمد هادی مهدی - احمد محمود - صوفیا محمودی - عباس مسخیر - سهراب مختاری - مسعود مددی - محمدرئوف مرادی - اقبال معتضدی - محمود معتقدی - اکبر مقصودیگی - انوشه منادی - حافظ موسوی - نسرین موسوی - فیروزه مهاجر - پروانه میلانی - پروین میلانی - اصغر مهدی‌زادگان - نصرت مهرگان - مسجن میهن‌دوست - علی اکبر نقی‌پور - کیوان نریسانی - حسینعلی نودری - عطاالله نهائی صفورا نیری - ناصر وحدتی - ناصر وحیدی - فریبا وفی - کوروش همه‌خانی - عبدالحمید یزدان‌پناه - ابراهیم یونسی.

نامه سرگشاده جمعی از نویسندگان ایران

در دفاع از ناصر زرافشان

زندان ناصر زرافشان نمادی است از درندکشیان روان و قلم همه نویسندگان و شلاق

این محکومیت پنجاه بار برگردیده همه نویسندگان و اندیشمندان جهان فرود می‌آید

ریاست محترم قوه قضائیه

پرونده‌ای که از آغاز کار «مخترمه» انگاشته شده است.

آیا این وظائف قانونی وکیل نیست که نقض تحقیقات پرونده را یادآور شود و جهات و دلایل این نقض را بیان کند؟ کجای پرونده قتل‌هایی که چنین وحشیانه و فجیع روی داده است، جزو اسرار دولتی به شمار می‌رود و دولت در کنار آن چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ کدام عاملی دولت را به کوشش در اختفای جنایت منسوب می‌کند؟

امضاکنندگان زیر، در مقام دفاع از دوستان از دست رفته خود، ضمن تقاضای رفع ابهام از چگونگی قتل‌های زنجیره‌ای خواستار نقض فوری و بی‌قید و شرط حکم محکومیت ناروای آقای ناصر زرافشان است و تاکید می‌کند که در صورت عدم توجه به این خواسته، دست به اقدامات قانونی مقتضی خواهد زد و مطلقاً از عمل به وظائف خود کتاهی نخواهد کرد.

زندان ناصر زرافشان نمادی است از دربند کشیدن روان و قلم همه نویسندگان و شلاق این محکومیت پنجاه بار برگردیده همه نویسندگان و اندیشمندان جهان فرود می‌آید. به انتظار توجه پیش‌تر مقامات ذی‌ربط و سازمان‌های مدافع حقوق بشر.

منوچهر آتشی - مهناز آذرنیا - غلامرضا آذر هوشنگ - احمد آقاپور - محمدتقی ابراهیم‌پور - پگاه احمدی - نوشین احمدی خراسانی - پروین اردلان - محمود استاد - محمدحسن صفری - حسین افشار - مسعود امین‌موی - عنایت‌الله احسانی - رحمان امینی - مسعود امینی - منصور اوجی - علی ایرانلو - علی باباچاهی - پرویز بابائی - علیرضا بابائی - جلال بیارام - هاشم بنایور - فانوس بهادروند - محمد بهارلو - سیمین بهبهانی - اسد بهرنگی - امیررضا بیگدلی - خسرو پارسا - علیرضا پنجه‌ای - محمدجعفر پورجعفر - علی پورصفر - احمد پوری - پرویز تائیدی - بابک تختی - فرشته توانگر - علیرضا ثقفی - علیرضا جباری - رزا جمالی - کامران جمالی - اسماعیل جمشیدی - فریدون چمنی - غلامحسین چه‌کندی‌نژاد - میرکسی حساسیدجوادی - رمضان حاج مشهدی - بنفشه حجازی - خاطره حجازی - مریم حسین‌زاده - علی حصوری - محسن حکیمی - بهمن حمیدی - ضیاءالدین خانی - انور خامه‌ای - محمدتقی خاوری - محمدرضا خدادادی - مهین خدیوی - فریده خردمند - منصور خلیج - مهیار خلیلی - رضا خندان مهابادی - غلامرضا خواججه‌پور - مسعود دانش آراسته - علی‌اشرف درویشیان - عبدالرحمن ذکائی - ویولت رازی‌پناه - فریده رازی - علی‌اصغر راشدیان - فریبرز رئیس‌دانا - رحیم رئیس‌نیا - مه‌رزی رحمانی - مه‌کامه رحیم‌زاده - امین‌الله رضائی - مسعود روانجو - منیرو

زمینه‌ها و پیامدهای خروج از حاکمیت

به بهانه کنگره جبهه مشارکت ایران اسلامی

ف. تابان

به نقل از نشریه اینترنتی اخبار روز

خویش و عدم شراکت در اقدامات حکومتی که به خواست‌های مردم تن نمی‌دهد و سرکوب آن‌ها را در دستور خود قرار داده است. از حکومت بیرون بیایند و گوشه‌نشینی اختیار کنند. خروج از حکومت اگر قرار باشد به معنای اصلاح‌طلبانه باشد، باید به معنای جستجوی میدان‌ها و نیروهای تازه‌ای در مبارزه برای تحقق اهداف ملت ایران و تلاشی برای بیرون آمدن از یک محیط تنگ و بسته و غیرقابل اصلاح در نظر گرفته شود.

خروج از حاکمیت هرگاه با رویکردی به نیروی لایزال توده مردم - همان نیرویی که جنبش دو خرداد اندکی پیش از دو سال پیش خود را از آن محروم کرد - همراه شود به معنای شروع دوباره‌ای برای جنبش اصلاحات در کشور ما خواهد بود.

مرز دوستان و دشمنان جنبش دوم خرداد را تا به امروز مناسبات نیروهای سیاسی با حکومت اسلامی ایران تعیین کرده است. خروج از حکومت باید قاعدتا بتواند این نگاه را دگرگون ساخته و معیارهای تازه‌ای را جایگزین آن سازد و به جای مصالح نظام، مصالح مردم و دموکراسی را قرار دهد. این معیارهای تازه، نه تنها سیاست‌ها، بلکه دوستان، دشمنان و رقبای اصلاح‌طلبان حکومت را نیز دگرگون خواهد ساخت. خروج از حکومت، هرآینه با رویکردی به ایجاد یک جبهه دموکراتیک و مردم‌سالار از کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی که خواهان پیروزی اهداف اصلاح‌طلبانه مردم ایران هستند همراه نشود. چاره کار اصلاح‌طلبان نخواهد بود. من نمی‌خواهم به رسم معمول بگویم زمان تشکیل یک سیاست تازه، که جبهه تازه و یا حداقل همکاری‌های موثر همه دموکرات‌ها و اصلاح‌طلبان حقیقی و تمام کسانی که به ایران برای ایرانیان اعتقاد واقعی دارند، فرا رسیده است، می‌خواهم بگویم که از این زمان بسیار گذشته و تاخیرهای بسیاری وجود دارد و بنابراین دیگر زمانی برای از دست دادن وجود نخواهد داشت. اگر جنبش اصلاح‌طلبی در ایران آینده و چشم‌اندازی داشته باشد، این آینده و چشم‌انداز بدون مشارکت همه نیروهای سیاسی و اجتماعی موافق و مدافع اصلاحات و مردم‌سالاری و تکیه کردن بی‌قید و شرط بر نیروی مردم ایران و رهائی از ایده‌های فلیچ‌کننده‌ای که این جنبش را زمینگیر کرده است، امکان‌پذیر نخواهد بود.

واکنش بخشی از جبهه دوم خرداد که به بخش رادیکال مشهور شده است، در برابر این وضعیت، عبور به مواضعی است که تاکنون در اصلاح‌طلبان حکومت ایران بی‌سابقه بوده است. مفاهیم و نتیجه‌گیری‌هایی نظیر ساختار اصلاح‌ناپذیر نظام سیاسی حاکم بر کشور، عدم توانایی حاکمیت دوگانه برای حل معضلات فوری و آتی جامعه ایران، بی‌نتیجه ماندن شعار قانون‌گرایی و بالاخره هشدارها نسبت به فروپاشی که گاه غیرممکن و گاه به صراحت در تحلیل‌های این بخش از اصلاح‌طلبان مطرح می‌شود تا چندی پیش اگر از سوی هر کسی مطرح می‌گردید با عنوان دشمنی با اصلاحات و مسالمت و قانون مورد حمله شدید قرار می‌گرفت و تخطئه می‌شد. نتیجه اساسی و تعیین‌کننده‌ای که این بخش از جبهه دوم خرداد به آن نزدیک می‌شود، موضوع خروج از حاکمیت است که اکنون دیگر تنها عباس عبدی مدافع شاخص آن نیست و می‌توان اثراتش را در سخنرانی‌های دیرکل جبهه مشارکت اسلامی و بیانیه‌های دانشجویی و سخنان بسیاری از اصلاح‌طلبان نیز به خوبی دید.

هر چند مدافعین این نظر تاکنون تنها نیمی از تاکتیک خروج از حاکمیت را مورد توجه قرار داده و به نیبه دوم آن یعنی چه باید کرد بعد از آن نپرداخته‌اند، اما در همین نیمه نخست این راهکار نیز نتیجه‌گیری‌های بسیار پراشمیتی وجود دارد. رسیدن اصلاح‌طلبان به این نتیجه‌گیری از این واقعیت سرچشمه می‌گردد که ساختار سیاسی موجود اصلاح‌پذیر نیست و برای موفقیت (و اکنون در درجه اول نجات) جنبش اصلاحات، باید این جنبش را متوجه تسهیلات ساختاری نسود. پذیرش چنین رویکردی، تاکتیک‌های عمده فعلی اصلاح‌طلبان یعنی حرکت در چارچوب‌های مجاز حکومت و قانون را از اعتبار می‌اندازد و تغییر ساخت سیاسی و قانون اساسی را به یک هدف گریزناپذیر جنبش اصلاحات در ایران تبدیل خواهد ساخت. اگر کسانی یافت شوند که هم از ایده خروج از حاکمیت دفاع کنند و هم این نتیجه‌گیری‌های اساسی را نفی کنند، کسانی خواهند بود که یا به عواقب سخنان و سیاست‌های خود نیندیشیده‌اند و یا به قصد بازارگرایی چنین تاکتیک‌ها و رویکردهایی را مطرح کرده و به آن اعتقادی نداشته و قصد ندارند در جهت آن اقدامی عملی صورت دهند.

توجه به همین نتیجه‌گیری‌هاست که گام بعدی رویکرد خروج از حاکمیت را می‌تواند تعیین کند. هیچ‌کس در جامعه ایران از اصلاح‌طلبان نخواهد پذیرفت که برای رفع مسئولیت از

● دکتر مصدق تعیین پست وزارت جنگ را به عهده نخست‌وزیر می‌دانست و وقتی با مخالفت شاه روبرو شد استعفا داد و با قیام ۳۰ تیر این قدرت را بدست آورد

● دکتر مصدق در عین ایمان داشتن به اصلاحات قانونی و مسالمت‌آمیز، از اقدام به قیام ۳۰ تیر خودداری نکرد و آن را تنش ندانست

● قیام مسالمت‌آمیز بدنبال براندازی رژیم سیاسی نیست بلکه با اصرار بر خواسته‌های دموکراتیک سعی دارد استبداد دینی را محدود و سپس برکنار نماید

● تا زمانی که آزادی بیان و آزادی مطبوعات وجود ندارد به هیچ فرد و نیرویی نباید اعتماد کرد

پنجاه سال پیش در چنین روزی، قیام یک‌پارچه ملت ایران سبب پیروزی بزرگ رهبری نهضت ملی یعنی دکتر محمد مصدق بر خودکامگی محمدرضا شاه پهلوی شد. دکتر مصدق به جای شعارهای چپ و عملکرد راست (نفاق در استراتژی) که در مواضع آقای خاتمی به کرات شاهد آن بوده‌ایم دو شعار محدود ولی بنیادی را مطرح نمود:

۱- ملی‌کردن صنعت نفت که سبب جلوگیری از دخالت قدرتهای خارجی در حمایت از استبداد در ایران می‌شد.

۲- اصلاح قانون انتخابات که سبب جلوگیری از دخالت دربار در انتخابات شده و نمایندگان واقعی مردم را وارد حکومت می‌کرد و از اینستریق شکاف دولت - ملت را از بین می‌برد.

علیرغم فشارهای بین‌المللی، و دربار سلطنتی که بسان ولایت فقیه بر کلیه ارگانهای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی تسلط داشت، دکتر مصدق موفق به ملی‌کردن صنعت نفت شده و در مسیر انجام اصلاح قانون انتخابات با مخالفت کسانی چون آیت‌الله کاشانی، مظفر بقایی، حسین مکی و حائری‌زاده مواجه شد. آقای کاشانی بنا به خصصت تمامیت‌خواهی که از ویژگی روحانیت در ایران است (زیرا خود را نماینده اسلام و اسلام را برتر از هر چیز دیگری می‌دانند) خواهان اطاعت‌کردن مصدق از خود، بدون توجه به آراء و خواسته‌های ملت بود. دکتر مصدق که با هر نوع خودکامگی مخالف بود حاضر به چنین معامله‌ای نشد و در ادامه اصلاحات داخلی و رویارویی با ولایت شاه به قیام ۳۰ تیر رسید.

قیام ۳۰ تیر برای چه بود؟

علیرغم آنکه مسئولیت وزارت جنگ با رئیس دولت بود، عزل و نصب وزیر جنگ در انحصار شاه قرار داشت بدون آنکه شاه در قبال این قدرت داری مسئولیت بوده و به مجلس پاسخگو باشد. این قدرت مطلقه سبب می‌شد تا ارتش به مرکز توطئه و کودتا علیه دولت ملی تبدیل شده و نیروی انتظامی وقت یعنی شهربانی به اقدامات ضد دولتی مبادرت ورزد. دکتر مصدق این قدرت مطلقه شاه را خلاف قانون اساسی دانسته و می‌گفت طبق قانون اساسی شاه باید سلطنت کند نه حکومت لذا خواستار کنترل نیروهای نظامی و انتظامی توسط نخست‌وزیر شد ولی شاه با این خواسته موافقت نکرد و دکتر مصدق به جای آنکه مبادرت به تسلیم‌گویی ولایت شاه نموده و از خواسته ملی خود صرف نظر کند تا مبادا تنش ایجاد شود، مبادرت به استعفا نمود و با قیام و حمایت ملت موفق به کسب قدرت تعیین وزیر جنگ توسط نخست‌وزیر شد. دکتر مصدق در عین ایمان داشتن به اصلاحات قانونی و مسالمت‌آمیز، از اقدام به قیام ۳۰ تیر خودداری نکرد و آن را تنش ندانست بلکه قیام را تاکتیکی اجتناب‌ناپذیر برای مقابله با خودکامگی استبداد و جزئی از مبارزات قانونی و اصلاح‌طلبانه دانست.

اصلاح‌گران جمهوری اسلامی از ۵۰ سال پیش نیز عقب‌ترند!!

قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نشان داد که اصلاحات قانونی به مفهوم ضدیت با هر نوع قیام نیست بلکه قیام در کادر اصلاحات ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در مبارزه با استبداد است. آقای خاتمی و



اصلاح‌گران حکومتی علیرغم وجود مسکن و پیروز، کلیه امکانات اصلاحات را با همسکاری و تسلیم‌شدن به ولایت خودکامه فقیه از بین بردند و به یک حرکت ضد قیام تبدیل شدند. طبعاً خودکامگان نیز با اطمینان از عدم قیام ملت، با فراغ بال به تخریب سیاسی - اقتصادی کشور ادامه دادند. سیاست آرامش فعال نه تنها تعدیلی در

سرکوب ایجاد نکرد بلکه سبب تقویت استبداد نیز شد تا جایی که اکنون حتی خودی‌ترین نیروها یعنی اعضای سازمان مجاهدین انقلاب نیز که با راه‌اندختن استراتژی آرامش فعال بالاترین خدمت را به ولایت خودکامه در ایران نمودند و به متلاشی‌کردن دفتر تحکیم وحدت دست زدند تحت فشار استبداد فزاینده قرار دارند. اگر اصلاح قانون انتخابات یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در پروژه اصلاحات است مجلس نباید تسلیم فرمان سلوکانه ولایت خودکامه فقیه شده و از آن صرف نظر می‌کرد. آقایان اصلاح‌گران حکومتی که تاکنون بیلانی جز خیانت به اعتماد ملت نداشته‌اند به مردم اعلام کنند که فارغ از شعارها و کلی‌گویی‌ها و گفتاردرمانی اجتماعی چه حرکتی را در این شرایط برای انجام اصلاحات اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و آیا حاضرند حقوق ملت را قربانی منافع ولایت خودکامه فقیه سازند. پیش‌بینی نویسنده این سطور این است که اصلاح‌گران حکومتی چنین کاری نخواهند کرد زیرا بر خلاف دکتر مصدق که حسابش پاک بود اصلاح‌گران جمهوری اسلامی اوده هستند. مجاهدین انقلاب اسلامی در راندن سازمان مجاهدین به مبارزه مسلحانه نقش کلیدی داشتند و رجوی را در وضعیتی قرار دادند که تصور کند اگر دست به اسلحه نبرد پروژه قلع و قمع آقای بهزاد نبوی به اجرا در خواهد آمد. برخی از این آقایان به همراه روحانیون مبارز اعم از آقای کروبی و محتشمی در ماجرای ایران - کنتررا و ارتباط تسلیحاتی با اسرائیل دست داشتند و سید مهدی هاشمی و آقای منتظری را به همین دلیل حذف کردند. قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و مشارکت در شکنجه و بازجویی زندانیان سیاسی از سوابق آلوده آنها است. شرکت در فعالیت‌های فساد اقتصادی که اخیرا ارتباط آقای کروبی با شهرام جزایری نیز نمونه‌ای از آن را آشکار ساخت مانع از آن می‌شود تا اصلاحات را به پیش برند. متأسفانه، ملت ایران همیشه از اعتماد به چنین عناصری ضربه خورده است و امید است تا در انتخابات آتی به این چپ‌نماها اعتماد نکند مگر آنکه آنها اقدام به یک انتقاد از خود علنی و ریشه‌یابی از اشتباهات گذشته

و تجدید نظر اساسی نمایند. نظارت دائمی بر عملکرد این نیروها از طریق مطبوعات آزاد باید ادامه یابد. تا زمانی که آزادی بیان و آزادی مطبوعات وجود ندارد به هیچ فرد و نیرویی نباید اعتماد کرد.

مبارزه با استبداد دینی از طریق قیام مسالمت‌آمیز

جمهوریت و اسلامیت در دو قطب مخالف قرار دارند به نحوی که جمهوریت بر «حقوق» بشر و اسلامیت بر تکالیف بشر در برابر خدا و دستورات دینی تکیه دارد. کنار هم قرار دادن این دو و سعی در اشتی‌پذیر نشان دادن آنها حاصلی جز تسلط ولایت و اسلامیت بر جمهوریت ندارد چراکه در قانون اساسی نیز قوانین اسلام بالاتر از آرای ملت محسوب شده و شورای نگهبان جهت وتوکردن آرای ملت با سلاح دین بسجود آمده است. حتی اگر اسلامی‌ترین افراد به عضویت شورای نگهبان انتخاب شوند و اعضای کنونی آن که همه در فساد سیاسی و اقتصادی غرق هستند برکنار شوند مشکلی حل نمی‌شود زیرا وتوی «اسلامیت» بر «جمهوریت» همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. در چنین وضعیتی، تاکتیک قیام یک حرکت اجتناب‌ناپذیر در پروژه اصلاحات قانونی و مسالمت‌آمیز است و کسانی که با وحشت از انقلاب از مبارذت به هرگونه حرکتی حتی راه‌پیمایی آرام دانشجویان در ۱۸ تیر وحشت دارند قادر به اجرای پروژه اصلاحات در ایران نیستند بلکه در برابر اصلاحات و در کنار استبداد دینی قرار دارند. قیام مسالمت‌آمیز بدنبال براندازی رژیم سیاسی نیست بلکه با اصرار بر خواسته‌های دموکراتیک سعی دارد استبداد دینی را محدود و سپس برکنار نماید. تاکتیکی که در ۲ سال اول ریاست جمهوری آقای خاتمی تجربه موفق داشت ولی با شلیک گلوله‌ای بر شقیقه سعید حجاریان خاتمه یافت. جمهوری واقعی زمانی در ایران برقرار می‌گردد که هیچ دین و آئین و اندیشه‌ای بالاتر از آرای مردم و حقوق عینی بشر که تعریف آن در منشور حقوق بشر سازمان ملل ارائه شده است قرار نگیرد و انتخاب مردم را محدود نسازد. این مهم ولی با استراتژی قیام مسالمت‌آمیز به پیش خواهد رفت. □

یکی از اساسی‌ترین و عمده‌ترین نیازهای دانشجویی، آزادی دانشجویان در تشکیل سازمان‌های دانشجویی و فعالیت در آن است. داشتن تشکیلاتی گسترده، عام و فراگیر که نماینده همه دانشجویان صرف نظر از افکار و عقاید و آرای سیاسی و فکری آنان باشد از ضروریات روز دانشجویان است. در واقع چنین می‌توان گفت که امروز در دانشگاه‌های کشور فقدان یک سازمان واحد و سراسری دانشجویی بیش از پیش احساس می‌شود و مصالح جنبش دانشجویی و استقلال دانشگاه، تشکیل چنین سازمان واحدی را در میان دانشجویان می‌طلبد.

در مراکز آموزش عالی بعد از انقلاب فرهنگی، چنانکه پیشتر متذکر شدیم، کادرهای آموزشی و نیز دانشجویان دگراندیش به شدت تصفیه و سرکوب شدند. در آن دوران برای بی‌اثر کردن نقش دانشگاه و دانشجویان در مبارزات سیاسی، ضوابط سخت و خشکی را برای پذیرش دانشجو و استاد بوجد آوردند و کوشش زیادی هم صورت گرفت که به یک عبارت جلوی آزاداندیشیدن دانشجویان را در مراکز آموزشی بگیرند. انجمن‌های اسلامی دانشجویی طرفدار حکومت جمهوری اسلامی در آن سال‌ها همراه با حاکمیت اسلامی به سرکوب و حذف دانشجویان و اساتید دگراندیش در دانشگاه‌ها روی آوردند. در تمامی سال‌های بعد از انقلاب فرهنگی یعنی دهه ۶۰ و بخشی از دهه ۷۰، تنها یک نوع نگرش و آن هم از نوع حکومتی‌اش را در دانشگاه‌ها برقرار کردند. این دانشجویان بعد از انقلاب فرهنگی مانع از ابراز سیاسی دانشجویان و اساتید دگراندیش شدند و با یک طرز تفکر انحصاری و چند سال بعد از پایان جنگ ایران و عراق، حداکثر دو طرز فکر در دانشگاه حق فعالیت داشته‌اند. در واقع حاصل این دوره غیرسیاسی شدن و سرخوردگی و یاس دانشجویان در مبارزه بوده است.

در آن سال‌ها با ایجاد بدبینی در دانشجویان نسبت به هر نوع تشکل، سازمان و گروهی سعی زیادی کردند تا آن‌ها را به انفعال بکشانند. حکومت و انجمن‌های اسلامی با ایجاد اهرم فشار بر اساتید و دانشجویان، آنان را هر چه بیشتر به سکون و سکوت واداشتند. در واقع موضع حاکمیت این بود که به هر ترتیب از شور و شوق فعالیت سیاسی در دانشگاه بکاهد و با ایجاد روحیه و فضای کنترل و یا تحت کنترل بودن در محیط دانشگاه به جو نامیدی و ترس دامن زند و با انواع نهادهای گزینشی، خواست، کمیته‌های انضباطی، بسیج دانشجویی... توانست برای سال‌ها دانشگاه را تحت نظارت و مهار خود قرار دهد و بدتر از همه این که بخشی از جنبش دانشجویی یعنی انجمن‌های اسلامی و یا هیئت است بگویم دفتر تحکیم وحدت خود ابزار این سیاست و محدودیت در دانشگاه شدند و به یک عبارت بزرگترین ضربه را به جنبش دانشجویی کشور وارد کردند.

دفتر تحکیم وحدت و یا تشکلهای وابسته به این جریان، با حذف تدریجی رقبای دگراندیش خود از طریق غیردمکراتیک، اثر خشن‌کنندگی در محیط مراکز آموزش عالی بر جای گذاشتند و خود این جریان نیز اثر خود را با مرور در میان دانشجویان از دست دادند و به یک جریان منفعل در دانشگاه‌ها تا قبل از سال ۱۳۷۶ تبدیل شدند. این جریان دانشجویی همواره در طول این سال‌ها و امروز از رانت حکومتی و دیگر امکانات رایگان بهره گرفته و می‌گیرد. این جریان با توجه به تغییراتی که در درونش صورت گرفته ولی هنوز در فضایی بسته عمل می‌کند و اکثر دانشجویان از تحلیل‌های این تشکل تأثیر نمی‌گیرند.

در مراکز آموزش عالی دولتی و آزاد در حدود ۱/۶۰۰۰۰۰ دانشجوی مشغول به تحصیل هستند. درصد فعالین سیاسی دانشجویی در این موسسات آموزش عالی بنا به یک ارزیابی در حدود ۵ درصد از کل دانشجویان می‌باشد (این ارزیابی مربوط به سال ۷۶ و ۷۷ می‌باشد. که در آن زمان در حدود یک میلیون و دوپست هزار دانشجو در ایران به تحصیل مشغول بودند) این در صد از دانشجویان در سراسر ایران در مراکز آموزشی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و صنعتی به فعالیت مشغول هستند و به یک عبارت، بار جنبش دانشجویی را به دوش می‌کشند که در واقع در خلاء احزاب و سازمان‌های جدی سیاسی حکومتی و یا اپوزیسیون، بیشترین کیفیت سیاسی - صنفی و نیروی بالقوه و قابل توجدهای را تشکیل می‌دهند. دفتر تحکیم وحدت بخشی از این فعالین را در خود جای داده است. لازم به تأکید است که درصد فعالین فوق از فردای حادثه کوی دانشگاه و بعد از انتخابات دوم ریاست جمهوری و نیز درگیری‌های درونی

مسائل و مشکلات جوانان در ایران

علی صمد

قسمت سوم

فشار از پائین» در حرکت اعتراضی دانشجویان به صورت فعال شرکت کرد ولی در ادامه با سرکوب و فشار حکومت بر علیه دانشجویان و نیز خارج شدن کنترل این حرکت از دست دفتر تحکیم وحدت باعث شد که این جریان از سومین روز با انتشار اطلاعیه‌ای خود را کنار بکشد و دانشجویان را تنها بگذارد. و روز بعد یکی از اعضای این گروه در تلویزیون ظاهر شد مردم را به تظاهرات جناح راست، رهبر و... در روز چهارشنبه که بر علیه دانشجویان معترض بود دعوت کرد. این اشتباه دفتر تحکیم وحدت به اعتبار آن‌ها در میان دانشجویان به شدت ضربه زد. در واقع این تشکل اعتباری را که از اواسط دهه ۷۰ با تلاش فراوان توانسته بود به دست آورد، از دست داد و دوباره آن تصویر گذشته دفتر تحکیم وحدت در ذهن‌ها به عنوان وابستگی به حکومت سازشکار، عامل سرکوب دانشجویان و اساتید در محیط دانشگاه‌ها، دوباره در میان دانشجویان بازسازی شد و بدین طریق با اتخاذ سیاست فوق، این تشکل دانشجویی به انزوای هر چه بیشتر در میان دانشجویان کشیده شد. البته در عین حال لازم است تأکید شود که دفتر تحکیم وحدت در روز گشایش فضای سیاسی جامعه از سال ۱۳۷۶ به این طرف، نقش فعال و بالارزشی داشته است و نباید به هیچ وجه به این امر بی‌توجه بود.

بعد از حادثه کوی دانشگاه، بحث تشکیل تشکل مستقل دانشجویی بیش از پیش در میان دانشجویان مطرح شده است یعنی به یک عبارت نوعی درون‌گرایی، بحث و گفتگوی وسیع میان طیف‌های مختلف جنبش دانشجویی وجود آمد و این مباحث کلا به نفع جنبش دانشجویی بوده است و در درازمدت تأثیرات مثبتی برای این جنبش به بار خواهد آورد. کار فکری و مطبوعاتی در میان دانشجویان انجمن‌های اسلامی و دیگر دانشجویان دگراندیش در چارچوب تنگ محیط دانشگاه‌ها رو به افزایش است. تاکنون بیش از ۱۴۰۰ نشریه دانشجویی با تیترهای متفاوت در سطح مراکز آموزش عالی منتشر می‌شود و طیف وسیعی از دانشجویان و خانواده‌ها و دوستان آن‌ها این نشریات را می‌خوانند. البته آمار فوق حاصل شرکت این نشریات در جشنواره نشریات و مطبوعات دانشگاهی برآورد شده است. ولی برآوردها نشان می‌دهد در کل دانشگاه‌ها در حال حاضر نزدیک به «پنج هزار» نشریه (که حداقل یک شماره منتشر شده‌اند) وجود دارند (به نقل از اندیشه جامعه شماره ۲۲). آقای معینی کارشناس پژوهش و بررسی نشریات خانه نشریات دانشجویی و زرات علوم در همین شماره اندیشه جامعه می‌گوید: «بعد از صدور احکام عاملان حادثه کوی نوعی سرخوردگی در حوزه نشریات دانشجویی ایجاد شده است» وی هم‌چنین از تغییر حوزه فعالیت نشریات دانشجویی سخن می‌گوید: «در سال گذشته (۱۳۷۹) حدود ۴۰۰ عنوان نشریه در حوزه فرهنگی و در مقابل نزدیک به ۵۰۰ نشریه در حوزه سیاسی منتشر می‌شد. در حالی که امسال (۱۳۸۰) در مقابل ۸۰۰ عنوان نشریه فرهنگی، تعداد نشریات سیاسی بیش از ۶۰۰ عنوان نیست». معینی به افزایش تعداد نشریاتی که توسط انجمن‌های علمی منتشر می‌شوند و نیز نشریات غیرسیاسی (مانند انجمن‌های محیط زیست، مبارزه با مواد مخدر و انجمن‌های خیریه) اشاره می‌کند و می‌گوید: «بخشی از اقبال به این قبیل نشریات ناشی از فضایی است که برای جمع شدن دانشجویان گرد هم در دور از خطرپذیری‌ها و ریسک‌های کار سیاسی ایجاد می‌کنند. متأسفانه در سال‌های اخیر هزینه کار سیاسی به حوزه‌های فرهنگی هم کشیده شده است و قوه قضائیه خارج از چارچوب آئین‌نامه‌های نشریات دانشجویی با آن‌ها برخورد می‌کند». این کارشناس خانه نشریات دانشجویی، در باره محتوای نشریات فرهنگی می‌گوید: «از لایه‌های عمیق نوشته‌ها به نظر می‌رسد چیزهای به ظاهر مقدس دارند کم‌رنگ می‌شوند، هم در حوزه متافیزیک و هم در حوزه امور واقع. نتیجه این امر، عوض شدن عرصه‌ای فکری و اجتماعی دانشجویی است». او می‌افزاید: «در سال‌های اخیر بحث قومیت‌ها به طور جدی در نشریات دانشجویی مطرح می‌شود و بخشی از آن‌ها بیش‌ترین مشکل را هم با اصلاح‌طلبان دارند». به گفته معینی بحث در باره کتاب‌های دکتر شریعتی و نظایر آن کم‌تر

شده و در عوض موضوع‌هایی مثل حقوق زنان و بحث‌های معرفتی با اقبال روبه‌رو شده‌اند». آمار و گفته‌های فوق نشانگر فعالیت و حرکت دانشجویان در عرصه‌های مطبوعاتی، فکری می‌باشد. حتی یکی دو حرکت در جهت دادن نشریات سراسری دانشجویی انجام گرفت ولی به دلیل مشکلات و محدودیت‌های مالی و سیاسی یا از انتشار بازماندند یا به طور نامرتب به چاپ می‌رسند.

علاوه بر فعالیت‌های فوق، دانشجویان از سال ۷۶ به بعد، با راندناختن تربیون‌های آزاد دانشجویی در دانشکده‌های مختلف و یا با برگزاری‌های همایش‌ها، سیزدها، مناظره و سخنرانی در چارچوب موازین دمکراتیک از نمایندگان راست، اصلاح‌طلب درون نظام، چپ و نیروهای خارج از حاکمیت برای استفاده از تربیون دانشگاه به سهم خود در راستای کار توضیحی و برخورد آرا و افکار و یا به عبارتی دیگر گشایش فضای سیاسی کشور عمل کردند. فعالیت تشکلهای دانشجویی دانشگاه‌های دولتی باعث تحریک دانشجویان دانشگاه‌های آزاد - تعدادشان در حدود ۸۰۰ هزار نفر است - شد. فعالیت‌های فوق باعث گردید که جریان محافظه کار و گروه‌های افراطی وابسته به این جریان سیاست انحلال و تفرق را در دفتر تحکیم وحدت پیش ببرند و طیف اصلاح‌طلب حکومتی هم در رابطه با جنبش دانشجویی و بخصوص دفتر تحکیم وحدت سعی کرد آن‌ها را به سیاست‌های خود وابسته نگه‌دارد و برای این منظور سیاست «آرامش فعال» را بعد از حادثه کوی دانشگاه بر دانشجویان این طیف تحمیل کرده این سیاست یکی از بزرگترین ضربه‌ها را به جنبش دانشجویی و اصلاح‌طلبانه کشور وارد کرد.

بیشتر متذکر شدیم ویژگی اصلی جنبش دانشجویی نقد و روشنگری، نقد ایدئولوژی و نقد دولت است و شرایط انجام این کار، استقلال سیاسی این جنبش است. در ضمن چون جنبش دانشجویی در دانشگاه‌ها رشد و گسترش می‌یابد بالطبع شرط استقلال سیاسی دانشگاه نیز مطرح می‌شود. چنانچه حرکت دانشجویی یک نوع حرکت دمکراتیک باشد خود به خود کمتر تحت تأثیر این یا آن جریان خارج از دانشگاه قرار می‌گیرد. زیرا این جنبش علاوه بر خواست‌های عمومی سیاسی، یک سری خواست‌های صنفی و گروهی نیز با خود دارد و این در واقع موقعیت مستقل این جنبش می‌باشد. ایس هویت به تفکرات متنوع در میان دانشجویان، امکان و فرصت گسترده‌تری را می‌دهد پس بدین ترتیب به تفکرات و جریاناتی که در درون خود وجود دارد بیشتر اهمیت قائل می‌شود تا به تفکرات بیرون از جنبش؛ در این جا وقتی از رابطه جنبش دانشجویی با قدرت سیاسی صحبت می‌کنیم منظور استقلال این جنبش، و عدم وابستگی به قدرت و دولت است و نه جدایی از جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فکری. در واقع استقلال از ساخت قدرت جزئی از ماهیت جنبش دانشجویی است. پس با این حساب استقلال برای جنبش دانشجویی بسیار اساسی و حیاتی می‌باشد. این جنبش با داشتن استقلال می‌تواند و باید با نیروی خارج از دانشگاه ارتباط در جهت تبادل نظر و کسب تجربه و مشورت، داشته باشد.

علاوه بر موارد فوق از نیمه دوم دهه ۷۰، تشکلهای صنفی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و تخصصی که حاوی گرایش‌ها، سلیقه‌ها و عقاید مختلف دانشجویی می‌باشند در دانشگاه‌ها تشکیل و به شکل‌های مختلف فعالیت می‌کنند. هر چند که فضای سیاسی و فرهنگی غالب در بسیاری از دانشگاه‌ها، اجازه فعالیت به همه آن عقاید و گرایش‌ها را نمی‌دهد. اگر جنبش دانشجویی و بخصوص تشکلهای اسلامی دانشجویی وابسته به تحکیم وحدت از انحصار تشکیلاتی پرهیز و به پذیرش تنوع و تکرر در درون جنبش، پیش گرفتن مدارا و تحمل در مناسبات درونی جنبش و هم‌پوشانی طیف‌های فعال در جنبش روی آوردند می‌توانند نیروی بیشتری را برای ورود به شرایط دشوار با خود به همراه بیاورند و دفتر تحکیم وحدت در این میان می‌تواند چنانچه بخواهد نقش موثر و مفیدی داشته باشد و این امر تنها لازم‌اش برگزاری مراسم و برپایی سخنرانی، انتخابات

سالانه شورای انجمن اسلامی و شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت و یا اردوهای سالانه و... این تشکل نمی‌باشد بلکه باید با برنامه‌های جامع و کارآتر به فعالیت در میان دانشجویان بپردازد و علاوه بر این به کوشش در جهت فزونی آگاهی و صنفی اجتماعی دانشجویان کمک کند و نیز بر گسترش و عمق پایگاه خویش با مردم و دانشجویان به عنوان یک اهرم کلیدی در عرصه سیاسی تأکید نماید. علی‌افشاری در خصوص جنبش دانشجویی و دفتر تحکیم وحدت بر این اعتقاد است که: «داشته‌های سابق جنبش دانشجویی، کارآیی خود را از دست داده‌اند و باید به یک تولید جدید فکری برسند، هم‌چنین کارکرد حزبی و ورود به حوزه قدرت و ساخت سیاسی به عنوان بازیگر، لطیفاتی را به این جنبش زده که بخشی از مشکلات فعلی دفتر تحکیم وحدت، تبعات ناخواسته‌های آنان رویکرد است و وداع با کارکرد حزبی در آینده، بخش عمده‌ای از این اختلافات را حل می‌کند». برای همین، انتظارات به داخل تحکیم سرریز شده و چون ساختار دفتر تحکیم وحدت چنین قابلیت را ندارد، بار اضافی را بر این دفتر ایجاد کرده است. ایجاد تشکلهای دیگر و نهادهای که بتوانند به شکل فراگیر، دانشجویان را هدایت کنند، برای عبور از این نابسامانی کمک خواهد کرد. آقای افشاری تشکیل پارلمان دانشجویی را برای آینده جنبش دانشجویی، بسیار لازم و ضروری می‌داند. (به نقل از اندیشه جامعه شماره ۲۲).

پ - ۸

جنبش دوم خرداد و دانشجویان:

در سال‌های قبل از خرداد ۷۶، فعالیت‌های دانشجویان در دانشگاه‌ها به حرکت‌های گسترده اجتماعی انجامیده بود. حکومت جمهوری اسلامی از بعد از انقلاب فرهنگی توانسته بود با تسامح نیروی، دانشگاه‌ها را مهار کند و به فعالیت‌های آزاد دانشجویان هیچ‌گونه اجازه‌ای را نمی‌داد. از اواسط دهه ۷۰، فعالیت‌های دانشجویی در سطح دانشگاه‌ها افزایش یافت. دانشجویان در شکل‌گیری خرداد ۷۶ و پیشبرد جنبش اصلاحات بسیار فعالیت کردند و نقش موثر دانشجویان در این عرصه بر کسی پوشیده نیست. آن‌ها بیشترین هزینه را در این مبارزه پرداخته‌اند و در حال حاضر تعدادی از دانشجویان مبارز در زندان به سر می‌برند. در شرایط کنونی تلاش و مبارزه جنبش دانشجویی برای پاسداری از آرمان‌های آزادی‌خواهانه و دمکراتیک و نیز مخالفت روشن و بی‌خداش با تمامی دستگاه استبداد و ولایت در ایران، نقشی ویژه و پیشرو به آن‌ها داده است. در واقع دانشگاه، مظهر دگراندیشی است و قصد این را همواره داشته که جوانانی دگراندیش به جامعه تحویل دهد و به یک عبارت تجربه آزادی را به عرصه‌های دیگر در جامعه نیز بکشاند. لذا از این زاویه است که محافظه‌کاران به اشکال گوناگون در سطحی وسیع، دانشجویان را زیر فشار، سرکوب، زندان... قرار داده‌اند. آن‌ها هم‌اکنون با دها توطئه و ترفند موفق شده‌اند تا حدودی صدای دانشجویان را در این مبارزه بخواهند. در مقابل، اصلاح‌طلبان حکومتی در هراس از رادیکالیسم موجود در جنبش دانشجویی بخصوص از ماجرای کوی دانشگاه به این طرف و غیر قابل کنترل بودن آن، سرکوب خونین و سبانه دانشجویان چشم پوشانند. اصلاح‌طلبان بعد از سرکوب دانشجویان دانشگاه، سیاست فشار از پائین را ترک کردند. اصلاح‌طلبان به جای سمت‌دادن رادیکالیسم جنبش دانشجویی برای مبارزه علیه تمامیت‌گرایان و استقرار دمکراسی در جامعه، در جهت مهار و آرام کردن جنبش دانشجویی حرکت نمودند و بدین ترتیب فعالیت‌های دانشجویی یا سیاست نابخردانه اصلاح‌طلبان حکومتی زمینه‌ساز انفعال در جنبش دانشجویی را فراهم آورد.

پ - ۹

وضعیت دختران دانشجو

در هنگام تحصیل و فارغ‌التحصیلی:

در کشورمان ایران، زنان از اواخر قرن گذشته و در طول انقلاب مشروطه به طرز چشمگیری وارد زندگی اجتماعی شدند. اما حضور آن‌ها به دلیل وجود و مقاومت مراکز سنتی و نیز سلطه فرهنگ جامعه توانسته به نهادی شدن این مشارکت منجر شود. با ورود تکنولوژی جدید و مناسبات تازه اقتصادی این متفاوت سنتی تا حدود زیادی به تدریج شکسته شد. بعد از انقلاب ۱۳۷۵، خانواده‌های سنتی شهری و روستایی و نیز تحصیل‌کرده‌ها هر چه بیشتر از قبل به سرنوشت تحصیلی فرزندان‌شان و به‌ویژه دختران خود حساس شدند و سعی کردند با تقیل یک سری هزینه‌ها دخترانشان را برای تحصیل در عرصه آموزش ادامه در صفحه ۱۰

آیا جامعه ایران در حال اضمحلال است؟

ی - علوی

جمعیت ایران کسی بیش از ۱ درصد جمعیت جهان است و کمی بیش از یک در صد مساحت کره زمین را در اختیار دارد ولی کمتر از نیم درصد تجارت جهان را در اختصاص خود دارد. شاخص بهره‌وری سرمایه در ایران که در سال ۵۵ حدود ۷۵۲ واحد بود بنا به تخمین دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور در سال ۸۰ به حدود ۴۶ واحد رسید. کل شاخص عوامل تولید در این سال ۱۲۸ واحد رسید این در حالی است که این شاخص در سال ۵۵ یعنی ربع قرن پیش کمی بیشتر از ۱۶۸ واحد بود. کاهش بازده سرمایه (اعم از سرمایه انسانی و پولی) شاخص بحران عمیقی نه تنها در عرصه اقتصادی بلکه در امور اجتماعی و سیاسی می‌باشد. هر تاویل وابسته به تاویل‌گر است. «موقعیت» و «وضع» تاویل‌گر متغیری بسیار تعیین‌کننده در چونی و چندی تاویل تاویل‌گران است. شکی نیست که تاویل آنکه در قدرت است با آنکه در قدرت نیست از بحران یکی نیست. تاویل یک «کارشناس» و یک «اقتصاددان» که الزاما یکی نیستند، یکی نیست. نوشته ذیل گزارشی تاویل‌گر، کل‌گرا از این بحران است. بحران اقتصادی و بطور خاص بحران اشتغال در ایران، همچون نشتار و تکتستی است که می‌بایست خوانده و تاویل شود. اقتصاددانان و مدیران اجرایی حکومت بروی این نکته اتفاق نظر دارند که اقتصاد ایران، بویژه در عرصه اشتغال آفرینی در ناکارایی و بحران است. این بحران محصول روندی دیرینه است که بتدریج شکل گرفته و عوارض آن در اشکال گوناگون در جامعه ظاهر شده است. هر چند در تشخیص نمادهای این بحران یعنی امور همچون ناکافی بودن سرمایه‌گذاری، بالا بودن ریسک سرمایه‌گذاری، ناتوانی در جذب سرمایه بیرون از نظام اقتصادی کشور، رکود، تورم کمتر اختلاف نظر وجود دارد اما در تفسیر و تاویل کلان از این بحران کمتر هماهنگی چشم می‌خورد. برخی عوامل بیرونی را مؤثرتر می‌دانند و برخی دیگر عوامل درونی را. گروهی بر عوامل کوتاه‌مدت تاکید دارند و گروه دیگر عوامل دیرنبرد و بلندمدت را. دسته‌ای به سخت‌افزارهای اقتصادی یعنی عوامل همسوس سرمایه‌گذاری در صنایع و زیرساخت‌های فنی و مادی را مهیتر می‌دانند دسته دیگر نرم‌افزارهای اقتصادی یعنی امور همچون تولید معرفت علمی، توانایی علمی و مهارت‌های فنی را. این دسته اخیر اغلب راه‌حلهای عملی و پراگماتیستی و کوتاه‌مدت از قبیل سرمایه‌گذاری دولتی، اجازه سرمایه‌گذاری به شرکت‌های خارجی در ایران، صادرات نیروی کار بخارج و... روشهای این چنین را توصیه می‌کنند.

تنش‌زدائی بیرونی و درونی جامعه یعنی عناصری مربوط به سیاست خارجی و داخلی نیز به عنوان یکی از عوامل این بحران از سوی گروهی بسیار مورد توجه قرار گرفته در حالیکه رقیب سیاسی آنها، آنرا چندان محل توجه نمی‌دانند، و بر عوامل اقتصادی محض تاکید بیشتری دارد. البته شکی نیست که تنش‌زدائی بیرونی و درونی به مثابه یک شرط در جهت بهبود زمینه سیاسی و اقتصادی قابل توجه است ولی باید بیاد آورد که بسیاری از کشورها که فاقد این شرط نیستند، نتوانسته‌اند، مشکل بیکاری خود را حل کنند.

زاویه نگرش اغلب این چنین مباحثاتی، زاویه محض اقتصادی یا اقتصادی و سیاسی است که علیرغم اهمیتی که این مباحث دارند، تنها به جزئیات توجه می‌کند و بر روش‌شناسی و معرفت‌شناسی آن تحت عنوان پزیتیویستی و تحصلی قابل تعریف است. نکته اما این است که بدون داشتن یک منظر کل‌نگر از جامعه ایران به مثابه یک واحد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نمی‌توان این عوامل جزئی را در قالب و قالب واحدی نشانند و به یک نگرش راهبردی و کلان رسید. تاکید بر عوامل جزئی هرچند بی‌اهمیت نیست ولی تا وقتی که در چارچوب یک نظام کلی قرار نگیرد، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. به گمان این نگارنده یک زاویه نگرش با معنا که می‌تواند چنین شرطی را فراهم کند، استفاده از نگرشی که تحت عنوان Contingency معروف است. نگرش سیستمی یکی از تفاسیری است که از این نگرش شده اما همه زوایای آنرا

نمی‌پوشاند. منظور از نظریه Contingency نظریه‌ای است که تلاش می‌کند تا واحدهای اقتصادی و سیاسی را به مثابه یک کلیت بنگرد. تعامل و داد و ستد میان سیستم و محیط آن، راهبرد (استراتژی) یک نظامواره برای بقا و بالاخره رابطه ساختار، راهبرد و نظام از جمله مفاهیمی است که به عنوان ابزار تحلیلی برای مطالعه روند پیدایش و دگرگونی نظامهای بکار می‌رود. معضل بیکاری در ایران، معضلی اقتصادی اجتماعی است. راه حل صرف اقتصادی شاید به مثابه یک مسکن بتواند تا حدی موثر واقع شود ولی دگرگونی اساسی در ساختارهای اقتصادی اجتماعی بوجود نخواهد آورد.

یکی از مستفکران سرشناس و پرکار نظریه سازمان یعنی گالبرایت معتقد است که بین ساختار یک سازمان اجتماعی، استراتژی و محیط پیرامون آن همواره یک هماهنگی وجود دارد. این هماهنگی لازمه تعادل درونی و یک نظامواره و شرط بقای آن می‌باشد. ناهماهنگی مابین این عناصر در کوتاه‌مدت مسکن ولی در بلندمدت غیرممکن است و حیات یک نظام را دچار آسیب می‌کند.

واحد سیاسی اقتصادی و فرهنگی ایران یکی از دهها واحد سیاسی اقتصادی فرهنگی در منطقه خاورمیانه، آسیا و جهان است. چنین واحدی تنها در شرایطی می‌تواند از بحران خارج شود که در تعادلی فعال و مثبت با محیط پیرامون خود باشد. منظور از تعادل فعال یکی آنگونه تعادلی که جمع داده‌ها و ستادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با محیط بین‌الملل مثبت باشد. چنین تعالی مشروط به نوآوری و افزایش رقابت در عرصه‌های علمی، اقتصادی، سیاسی، تکنیکی، فرهنگی و هنری است. به زبان دیگر نظام اجتماعی (مجموعه ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) در شرایطی می‌تواند شرایط شادابی و بقای فعال خود را فراهم آورد که از آن خصوص تولید کالاها و خدماتی که عرصه آن رقابت در قیمت است نظر هزینه نسبت به نظامهای موجود در محیط خود مزیت داشته باشد. در کنار این فرایند این نظام باید، بتواند فرآورده و پس‌خور و صادره‌های را تولید کنند که استثنائی باشد یا دست کم دیگران در تولید آن در مزیت کیفیت توان رقابت نداشته باشند.

بحران در چارچوب نظریه کونتینجیسی زمانی ظاهر می‌شود که تعادل میان داده و ستاده میان نظام و محیط پیرامونش از بین می‌رود. این عدم تعادل گاه دارای منشأ خارجی است، و گاه دارای منشأ داخلی می‌باشد. ساختار (سازمان)، استراتژی و بائنج طراحان استراتژی، و بطور خاص مدیران) و محیط بیرونی عناصری هستند که در تبیین عدم تعادل نقش دارند.

در مورد رابطه این سه یعنی ساختار، استراتژی و محیط بیرونی میان پژوهشگران وجود ندارد. برخی تاثیرگذاری و ملازمه بین این سه را پذیرفته بدون اینکه به اولویت هیچ کدام اشاره‌ای کنند. برخی دیگر معتقدند که دگرگونی در ساختار از محیط بیرونی شروع شده، ساختار یک نظام را دگرگون کرده و در نتیجه استراتژی نظام نیز دگرگون می‌شود. در چنین نظریه‌ای نظام عملا به عرصه‌ای متغیر تبدیل می‌شود. اما گروه دیگری معتقدند که دگرگونی هرچند که ممکن است ابتدائا در بیرون از نظام رخ دهد ولی این مدیران و راهبران سیستم هستند که با شناخت محیط و امکانات و محدودیتهای خویش و نظام می‌توانند با طراحی و انتخاب استراتژی مناسب از نظام را از بحران خارج کنند.

استراتژی هر چند مشروط به معرفت خاص نسبت به نظام و جهان بیرون از آن است ولی خود نیز زاینده معرفت و دانش است. سمت‌گیری استراتژیک یک نظام در جهت خاصی اثر و امی دارد تا همگام با کنش و واکنش نسبت به محیط داخلی و بیرونی راهکارهای مناسب را نیز بیابد. در همین روند است که زمینه تعدیل استراتژی

یا آفرینش استراتژی جدید نیز بوجود می‌آید. عناصر استراتژی، نظام، ساختار و استراتژی همانگونه که با معرفت و دانش مترکم درون نظام دارای پیوند درونی است و لذا با توانایی نیروی انسانی نظام که نماد بخشی از آن دانش و معرفت است نیز گره خورده است. بطوریکه به قول بسیاری از پژوهشگران عرصه سازمان و مدیریت و بخصوص در میدان مدیریت عمومی آن در یک نظام رابطه میان ساختار، استراتژی، دانش، توانایی نیروی انسانی رابطه درونی و آمیخته است.

توانایی نیروی انسانی و بخصوص مدیران یک سیستم بر چگونگی انتخاب و فرموله کردن استراتژی موثر است. انتخاب استراتژی مدلهای ساختار نظام را تعیین می‌کند و این کنشهای درونی و برونی نظام را تعریف می‌کند. جمع‌آوری و انباشت هر نوع خاص از دانش و معرفت مشروط به نوع ساختار سازمانی و استراتژی معین است. بر همین منوال هر نوع معین ساختار استراتژی مشروط به نوع معین دانش و معرفت است.

وضعیت اقتصاد ایران و بخصوص بحران بیکاری در شرایط فعلی محصول تعامل همه عناصری است که یاد شد. ساختار نظام اجتماعی، استراتژی‌ای که برای این نظام در نظر گرفته شده، میزان توانایی نیروی انسانی، معرفت و دانش موجود در جامعه و بخصوص معرفت مدیرانی که استراتژی این سیستم را تعریف کرده‌اند. البته در میان این سه عنصر یعنی «ساختار و سازمان»، «استراتژی و راهبرد» و «توانایی و خلاقیت» مدیران کلیدی و استراتژیک یک همبستگی درونی وجود دارد. همین همبستگی درونی است که باعث می‌شود تا یک راهبرد نامناسب به «ساختاری» نامناسب بی‌انجامد و چنین ساختاری که قاعدتا مولد معرفت خاص خود است موجب ناکارایی کیفیت و سطح معرفت و دانش را فراهم می‌سازد.

این چرخه را به گونه دیگری می‌توان تصور نمود. سازمان نامناسب به استراتژی نامناسب می‌انجامد و حاصل پیوند این دو به «معرفت و دانشی» که هر چند با این عنصر متناسب است ولی نمی‌تواند تعادل فعال سیستم را در دنیای پر آشوب محیط فراهم آورد.

تردیدی نیست نظام و سیستم غیر رقابتی نمی‌تواند به محیطی که معرفت و دانشی رقابتی بیانجامد و چنین معرفتی نمی‌تواند با دنیای پر از رقابت در محیط بیرونی، در یک تعادل فعال برآید.

چنین حکمی در مورد استراتژی نیز صادق است، استراتژی که فرآورده محیط درونی غیر رقابتی است، البته مزیت‌های یک استراتژی جویشده از میان چالش‌های داخلی را ندارد.

بیکاری در ایران

نماد بحران در بخش‌های گوناگون:

بحران عظیم بیکاری در ایران تنها با کاهش میزان سرمایه‌گذاری قابل فهم نیست بلکه فرآورده رونده پیچیده‌تری است. بیکاری هر چند خود یک بحران است ولی می‌تواند نماد بحرانهای عمیق‌تری باشد، ما در اینجا آنرا به مثابه نماد این بحرانها می‌نگریم که می‌بایست همچون متن و تکستی خوانده و تاویل شود. این بحرانها شامل گونه‌های گوناگونی از بحران بوده و تنها ریشه در تنگناهای اقتصادی ندارد. بیکاری در یک نگاه‌گذرا و تحلیلی‌گرای اقتصادی مبتنی بر نگرش کلان حاصل عدم تعادل میان عرضه و تقاضای برای نیروی کار است. از نظر سرشت بیکاری این عدم تعادل می‌تواند فصلی، بلندمدت یا ساختاری باشد. بیکاری می‌تواند ناشی از فشار عرضه نیروی کار یا کاهش تقاضا برای نیروی کار باشد. اما در یک نگاه عمیق‌تر، بیکاری در جامعه ایران نوعی از بیکاری است که می‌تواند از آن با عنوان بیکاری ساختاری نام برد.

واقعیت این است که بیکاری ایران محصول فرآیندها پیچیده‌ای از تعامل، فاکتورهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و

موثر از سوی موسسات. معرفت: اساسا وارداتی و پاسیو. روش معرفت‌شناسی اقتصادی اساسا سنتی و غیر مدرن. گردش اطلاعات: انحصاری و غیر عمومی و اغلب غیر موثر. ویژگیهای فوق به تنهایی نمی‌تواند بحران ناتوانی در ایجاد اشتغال را در جامعه ایران توضیح دهد. بلکه این ویژگیها در ترکیب یا ساختار اجتماعی ایران و محیط بیرونی آن است که به این بحران می‌انجامد.

ساختار اجتماعی:

بافت اجتماعی ایران در سه دهه اخیر به شدت دگرگون شد. این دگرگونی از سوئی با جوان‌شدن جمعیت، افزایش میانگین سالیانه تحصیلی، و کوچک‌تر شدن حجم خانوار همراه بود. از سوی دیگر ما شاهد افزایش نرخ اشتغال زنان (به دلایل گوناگون و از جمله افزایش نرخ تورم و مشارکت زنان در امور اجتماعی و...)، افزایش نقش آنان در اموری که از نظر تخصصی قابل توجه است، بوده‌ایم. گرایش عمومی در ساختار اجتماعی را می‌توان به شکل ذیل خلاصه کرد:

کاهش میانگین سن جمعیت که به معنی افزایش نیاز به خدمات آموزشی است. افزایش جمعیت فعال که اولا باعث افزایش نیروی کار و در صورت ثابت‌بودن عرضه کار به معنی افزایش بیکاری می‌باشد.

افزایش میانگین سطح آموزش و آموزش عالی بخصوص در میان زنان. افزایش نرخ اشتغال زنان در بازار کار و بخصوص در مشاغل تخصصی، علمی. بزرگ‌تر شدن بخش خدمات بخصوص خدمات در بخش ارتباطات و صنایع اطلاعات.

دگرگونی ساختار خانواده و کوچک‌شدن حجم آن در سالهای اخیر تورم و افزایش سطح هزینه خانوار که نتیجه آن نیاز به اشتغال زن و مرد یا چند شغله مرد می‌باشد. افزایش ارتباطات بین‌المللی: افزایش توقعات زندگی، دگرگونی الگوهای زندگی افزایش نسبت شهرنشینی و گسترش شهرهای بزرگ. گسترش تنوع در زندگی، افزایش سطح زندگی برخی از لایه‌های پائین درآمدی. افزایش مهاجرت داخلی. افزایش مهاجرت خارجی و به دنبال آن مسافرت به خارج. حاصل دگرگونی فوق این بوده است که جمعیت جوان که تمایل به نوگرایی در عرصه زندگی و ارزشها را دارد، نسبت به نسل گذشته از میانگین تحصیل بالاتری برخوردار است به بازار کار وارد می‌شود. انتظار بیشتری از زندگی دارد. زندگی سنتی را بر نمی‌تابد.

چنین ترکیبی از جمعیت اساسا با راهبردهای مبتنی بر انزوا و ثبات ارزشهای اجتماعی و الگوهای زندگی سازگاری ندارد. نهادهای سیاسی که دست کم باید در یک تعادل و سازگاری با چنین ساختاری با جمعیت باشند، نتوانسته‌اند خود را با تمایلات آن منطبق کنند. نهادهای اقتصادی نیز دست کمی از نهادهای سیاسی نداشته‌اند. و نتوانسته‌اند شرایط لازم برای دگرگونی در جامعه را فراهم کنند.

در همین حال ما در خارج جامعه ایران در بیرون از زمینه ایران ما شاهد دگرگونی بنیادی در زمینه گوناگونی بوده‌ایم. اساسی‌ترین جلوه این دگرگونی را می‌توان دست کم در روندها جهانی شدن، الکترونیزه‌شدن، همبسته‌شدن بازارهای مالی و اقتصادی دید. این دگرگونی‌ها در ترکیب با دگرگونی‌های جمعیت‌شناسانه داخل ایران موجب شده که بخشهایی از سنت‌ها که تا پیش از این رفتار جمعی گروه‌های اجتماعی را تنظیم می‌کرد، به چالش گرفته شود.

در مقایسه آنچه در داخل جامعه ایران و محیط بیرون گذشته دست کم یک تفاوت مهم را می‌توان تشخیص داد. به آن میزان که جهان بیرون به سمت پیوستگی واحدهای ملی و اقتصادی پیش رفته است، ایران از این روند فاصله گرفته است. به میزانی روند گردش اطلاعات در جهان بیرون موثر شده، در جهان جامعه ما از این حرکت عقب مانده است. در همین حال به آن میزان که سرمایه انسانی بخصوص در افکار عمومی و شهروندان. فقدان نظارت

از نظر اقتصادی:

در هماهنگی با ساختار سیاسی، اقتصاد ایران نیز شکل خاصی بخود گرفت که مهمترین شاخص‌های آن را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

استراتژی: دنباله‌روی پاسیو با خارج، مبتنی بر واردات تکنولوژی و مواد واسطه از خارج و صادرات مواد خام.

سازمان: متمرکز، غیر رقابتی، مبتنی بر اراده و منافع سیاسی. انحصار اطلاعات، ارتباطات و منابع مالی و ارزی در میان «خودهای». فقدان نظارت موثر از سوی افکار عمومی و شهروندان. فقدان نظارت

وقتی گوساله طلایی جفتک پرانی می کند

توماس ا. اسمیت

برگرفته از هفته نامه «دی تسایت» - شماره ۲۸ سال ۲۰۰۲ میلادی

برگردان: یژن اقدسی

خودکامی بدون جایگزین
چشم انداز شکل دادن به آینده با توسل به شایستگی خویش از مهم ترین سرچشمه های مشروعیت مردم سالاری است. چنین بود که رئیس جمهور آمریکا پس از رسوایی شرکت «وُرد کام» پافشارانه نیروهای خودپاک ساز اقتصاد بازار را به اقدام فرا خواند. نیروهایی که حتی در شرایط تشدید نظارت حکومتی بر بازارهای مالی نیز غیر قابل چشم پوشی اند. بدون روراستی و شفافیت «سازواره» آزادی طبیعی» اسمیت تنها شکلی از حکمرانی چند شرکت بزرگ در چارچوب فئودالیسم اطلاعاتی می بود. اما یک جامعه مردم سالار امروزین نمی تواند برای همیشه چشم بر این باور ببوشد که قلمرو آزادی وجود دارد و در آن به روی همه باز است.

و در حالی که ایالات متحده - علی رغم چشم بر حق - در درازمدت نمی گذارد این خوش بینی از دست برود، به نظر می رسد اروپا دچار نوعی وهم سبزی محزون شده باشد مبنی بر این که آزادی در نهایت به منجلاهی از سوءاستفاده و فریب توده ای، تمدن زدایی و زوال ارزش ها می انجامد. دیگر هیچ کس نمی تواند از سرمایه داری جهانی بگریزد. تأثیرات چرخه های رشد اقتصادی و وضعیت شاخص ها در هر کنج اجتماعی ملموس شده است. «آن سوی» سرمایه داری وجود ندارد و از این رو دیگر میل و حوصله راستینی به زوال آن نیز در میان نیست.

در این وضعیت خواستی سیری ناپذیر مبنی بر فراتر رفتن از شرایط موجود افزایش می یابد. از جبهه اقتصادی گریزی نیست. سازمان های چپ سیاسی، احزاب و نیز سازمان های غیردولتی نیز از این وضع در عذابند که باید از نظام تنها به عنوان بخشی از همان مینا انتقاد کنند. هنر نیز دیگر تنها امری «بیرونی» نیست. خلق ایما و اشاره های مبنی بر سرپیچی که بتوانند احترام کسی را برانگیزانند، تقریباً ناممکن است. تنها جوان ترین ها مخاطره آمیز حیات را می کنند. آن ها دنبال رویارویی قهرآمیز با تحت الحاصیه های جهان غرب می گردند، به گونه ای که گویا نیازمند این احساس اند که به لبه جبهه کله بکوبند. در یک خودکامی اقتصادی - سیاسی بی جایگزین گمان آزادی دیگر بازار را نشانه نمی گیرد. این که آزادی «واقعا» چیست، این که آزادی دیگر چه تأثیراتی دارد و دیگر چه کاری از دستش برنی آید، موضوع بحث است. و هر کس با ابزار خودش در این راه مبارزه می کند. آزادی در حالت تحلیل یافته خود در نهایت یک حس جسمانی است، حس وجود، مقاومت

تا به خرخره آمریکای لاتین، فلاکت آفرینای سیاه، و اینک کارتل دروغ هیئت های مدیره، تحلیل گران اقتصادی و بازرسان اقتصادی در وال استریت، همه این ها ناگوار است. اما دیگر جانتداری از چیز دیگری محسوب نمی شود. امروز با نگاه به آسیا می توان به همان اندازه حق به جانب توان پاک سازی پایان ناپذیر سرمایه داری راستود که با نگاه به آفریقا می توان ادعا کرد که کشف الشهود سرمایه داری دیری است آغاز شده است. و آن جایی که دیگر تهدید مالکیت اشتراکی در میان نیست، ظاهراً آزادی فردی هم دیگر خود نمی تواند بدیهی بودن کافی برای این موضوع به وجود آورد که او موهبتی است که ارزش نگهداری و پاسداری دارد. این وضع بیش تر انزجار فرهنگی از خود به جای می گذارد. زندگی تحت شرایط لیبرالیسم، شرایطی که هر کس می تواند در آن مال اندوزی کند، هر چه می خواهد بگیرد و در هر زمینه ای پژوهش کند - برای خیلی ها غیر قابل تحمل به نظر می رسد.

در این شرایط تنها یک دلیل کارکردی در دفاع از آزادی فردی مطرح است: هم پیوستگی آماري میان اقتصاد بازار و مردم سالاری مبتنی بر آزادی. اقتصاد سرمایه داری حاکمیت حقوقی مبتنی بر آزادی را تثبیت می کند، همان گونه که دستاوردهای آن رفاه عمومی را ارتقا می دهد. این یک قانون نیست، بلکه تنها یک احتمال قوی است. همه حکومت های سرمایه داری مردم سالار نیستند، اما همه مردم سالاری های مبتنی بر آزادی بر مبنای اقتصاد بازار سازمان دهی شده اند. می توان گفت بازارها آن میزان از شرایط را فراهم می آورند که حکومت ها هر گاه بخواهند آزادی را تضمین کنند، باید آن را بپذیرند. فرصت های یکسان در پیگیری علائق شخصی و نیر قیمت های متصفانه پیش شرط های دوراندیشی فردی و تلاش برای بهبود موقعیت شخصی و موقعیت نسل های آینده خویش اند. یک جامعه نمی تواند بدون فراهم آوردن امکان برآوردهای شخصی، بعد آینده را به بخشی از خود بدل سازد و جامعه ای بدون امکان خطر کردن به جامعه ای ایستا بدل می شود.

نیز باقی می ماند: آیا بازارها اصولاً تأثیر مثبت - و تازه آن هم به میزان کافی - دارند؟ آیا آنها باید در درازمدت مورد تحمل قرار گیرند یا باید جای خود را به یک عقلانیت راستین بدهند؟ سرمایه داری هیچ گاه به اندازه کافی توجیه پذیر نخواهد بود و وادار است مشروعیت خود را پیوسته با اتکا به خود ایجاد کند.

توازنی ناممکن

عنصر پویا و ناپایدار سرمایه داری ۲۰۰ سال پس از اسمیت، یوزف شوپنر اقتصاددان را نگران می کند. حالت توازن غیر قابل تصور است؛ حتی اگر رقابت آزاد و بهترین شرایط پولی فراهم باشد، سرمایه داری هرگز نخواهد توانست به توازنی پایدار در موقعیت مطلوب دست یابد. شیوه کارکرد آن یک «روند نابودی خلاقانه» است، یک تکامل شتاب یافته که پیوسته از طریق عقلایی کردن، تولیدات تازه و ایجاد راه های تراسی و ارتباطی جدید ساختارهایی را ویران می کند و ساختارهای جدیدی به وجود می آورد. نکته اصلی برای شوپنر این است: زمینه های غیرمادی اقتصاد بازار و پیش زمینه های اندیشه ای و فرهنگی آن نیز مشمول این روند شده اند، به گونه ای که سرمایه داری مدام زیر آب مینایی را که وجودش بر آن استوار است، می زند.

شوپنر به توانایی پایداری سرمایه داری به عنوان یک شیوه سازماندهی اعتقاد داشت، اما نه به توانایی پایداری مشروعیت سیاسی - فرهنگی آن. او در سال های پیش از مرگش در سال ۱۹۵۰ (میلادی ب) پیروزی سوسیالیسم، یعنی از بین بردن آزادی فردی توسط مالکیت اشتراکی حکومتی را غیر قابل اجتناب می دانست. سرمایه داری در چهره شوپنر یک دشمن بیرونی داشت، جایگزین تنظیم سیاسی بازار وجود داشت، به لحاظ فرهنگی جذاب به نظر می رسید و دارای نیروهای بسیار بود.

این وضع به سر آمده است. امروزه تهدیدات سرمایه داری از درون خود آن برمی خیزند، از درون کلیت پیروز و بسی جایگزین. جسیدترین طوفان های اقتصاد جهانی بازار بحران آسیا، بدهکاری

سال های هشتاد (میلادی - ب) در نتیجه فلسفه خوش گذرانی ناپود شد؟ آیا مگر در سال های ۹۰ (میلادی - ب) کلیتونی روزهای دشوار زندگی به فراموشی سپرده نشده بود؟ و اینک در زمان بوش، دوران رکود است، شاید جنگ با عراق، که تهدید آن واقعی است، تنها یک برنامه ریشه ای برای رونق دوباره اقتصادی باشد! پول کلان فریب می دهد و به نظر می رسد شرط اخلاقی حداقل اقتصاد سرمایه داری یعنی اعتماد، از دست رفته باشد. و تفسیرهای تا کنونی همان تفسیرهای مرسوم است: از یک سو کشف الشهود الزامی و امید به این که هیولا کش پیر بالاخره نیروی ویرانگرش را متوجه خود کند و از سوی دیگر اطمینان به این که سرمایه داری - همانند همیشه - از ایمن شکست نیرومندتر از پیش برمی آید و در این روند توان اخلاقی جدیدی را بیج می کند.

آدام اسمیت شرح داده است که چرا سرمایه داری از سر ناچاری با یک تفسیر فرهنگی سر آغاز می یابد. نتیجه بررسی او این است که همه نقش آفرینان بازار تنها منافع خود را پیگیری می کنند و هر گاه هر کس بتواند بدون محدودیت چنین کند، با این وجود این کار یک پی آمد مطلوب خواهد داشت: قدرت تولید، عدالت توزیع، رفاه، رفتار فردی بدون کیفیتی مبتنی بر هدف غایی است و با این حال در مجموع هدفی بسیار بزرگ را برآورده می کند. اسمیت برای این شکاف ترکیب استعاره «دست نامرئی» را ساخت. نیاتی که بازار را هدایت می کند، از هدف جداست. یک داوری نادرست عینی، یک اشتباه اخلاقی حاکم است که به گونه ای منظم جا افتاده است. مسئله این است که از راه این بنده بستان ساده فضایی برای تفسیر گشوده می شود. این فضا از دیرباز فضایی اخلاقی بوده است.

غیر قابل اعتماد بودن اخلاقی آزادی فردی از طرف اسمیت مورد فلسفه بافی انکاری قرار نمی گیرد، بلکه از زاویه تجربی توجیه می شود: اگر بازارها آزاد باشند، سطح رفاه اشکارا افزایش پیدا می کند. از آن جایی که «سازواره» آزادی طبیعی، باید کارایی خود را بارها از نو اثبات کند، کماکان موضوع چالش تاریخی

کلاه برداری مدیران در آمریکا، بازارها را به لوزه انداخته است، اما نه سرمایه داری را. آن چه برای منتقدین آن به جای می ماند، تنها ایما و اشاره های ناگرساز اعتراضی است. * * *

تا زمانی که انسان ها موفق نشده اند ثابت کنند، چرا سرمایه داری باید فروپاشد، سرمایه داری پایدار خواهد ماند. تا زمانی که فعالیت اقتصادی در بازارهای آزاد تنها ترس و خشم بر نمی انگیزد، بلکه امید نیز می زاید، نیروهای محافظ آن قابل اتکا هستند - بنا به دلایلی که به سبک سنگین کردن های نظری ارتباطی ندارد و بیش تر با تجربه زندگی در پیوند است. ۳۰۰ سال است سرمایه داری واقعی نیرومند است که هستی را به راستی زیر و رو می کند. اما این پدیده برخلاف سیاست یک روی داد بزرگ که با نیات تاریخی پیش برده شود، نیست. خود بازارها خودشان را سازمان دهی می کنند و در گذر زمان هر گونه تلاش برای هدایت آن ها و یا جا دادن آن ها در یک نظم هدفمند بیرونی را بی ثمر کرده اند. از مال اندوزی زمخت سلطنتی و اصناف و اقتشار گرفته تا دیدگاه اقتصاد دولتی فاشیستی و اقتصاد برنامه های سوسیالیستی.

هم چنین سرمایه داری ۳۰۰ سال است برای فیلسوف ها نیز پدیده ای نفرت آور است. این پدیده در برابر تخلیات طبیعت سالارانه و هدایت پذیری برگرفته از نظریه کانت مقاوم است، حتی هنگامی که آن ها در قالب نظریه های پیشرفت اخلاقی و یا به عنوان اخلاق اصول گراییانه در ارتباط با آن ارائه می شوند. سرمایه داری طبیعت تنها نیست، اما به نظر می رسد امر تمدنانه ای نیز نباشد، از علائق نیرو می گیرد و در عین حال یک رخ داد باقی می ماند و سرچشمه فلاکت و رفاه عمومی است. خلاصه این که سرمایه داری واقعی است به شدت چند سوید در بعد زمان - و از این رو گسترده ای است برای طرح های

امروزه برهه های دوران ساز توسط بازارهای سهام رقم زده می شود. حراج هایی را که در بازارهای سهام صورت می گیرد می توان افسردگی شتابان جوامع امروزین خواند، بروز ناسامیدی پرشتاب. زمان باید با غرضی مهیب به سکون کشان شود، آن هم در جایی که همه فعالیت های اقتصادی متکی به آینده است. مسبب کساد بازار اغلب بسیار ناچیز است، اما از آن جایی که پی آمدهای آن چنین دامنه دار است، این تیزاب را به وجود می آورد که شکل گیری آن مورد درک قرار گیرد. و آن هم به عنوان روی دادی نه تنها فنی که هم چنین به عنوان روی دادی انسانی. مگر نه این که سرمایه داری زیرک

آفریقا غنی ترین فقیر

ادامه از صفحه ۱۲

بیماری های خطرناک و کشنده ای مانند مالاریا و نیز ایدز و علاوه بر این مسئله دخالت کشورهای خارجی در مسائل داخلی آفریقا، مشکل قاچاق الماس و مواد اولیه دیگر، باعث بروز جنگ و درگیری و بحران در زمینه های مختلف و عقب ماندگی شدید اقتصادی آفریقا شده است. یک سوال مهم و کلیدی دیگر که در این مورد مطرح می شود اینکه آیا ۵۳ کشور آفریقایی، آسادهای لازم برای ایجاد زمین مناسب، تهیه و به کارگیری وسایل لازم برای این اتحادیه را دارند یا اینکه هنوز روی مسائل استراتژیکی و منافع شخصی با یکدیگر اختلاف دارند؟ و کشورهای آفریقایی در قبال این اتحادیه چه موضع گیری کرده اند؟

جالب اینکه هنوز بعضی از کشورهای آفریقایی از پارلمان به معنی واقعی کلمه برخوردار نیستند و دموکراسی به معنای مصطلح آن در این کشورها وجود ندارد. مشکل بزرگی که سازمان وحدت آفریقا درست همانند شورای کشورهای عرب خلیج فارس با آن روبرو شد، فاصله استراتژیکی و اقتصادی زیاد بین کشورهای عضو بوده چرا که اقتصاد به معنی سنگ بنای هر کار تشکیلاتی قاردهای و منطقه ای محسوب می شود. امروز که دنیا شاهد یک حرکت سیاسی به اسم اتحادیه آفریقا هست، اگر در دهه شصت و هفتاد می توانستیم بگویم چنین حرکتی صحیح است، دیگر امروز نمی توان چنین ادعایی کرد. به

معاملات اقتصادی و تجاری آفریقا، همیشه کشورهای اروپایی و بخصوص استعمارگر بوده است. بنابراین عدم برخورداری آفریقا از یک اقتصاد قوی و نیز نبود یک بازار مشترک آفریقایی، بدون شک سبب خواهد شد. اتحادیه آفریقا به یک سازمان توخالی تبدیل شود که کار دیگری جز دادن شعار و برگزاری کنفرانس های پر سر و صدا و پر آب و تاب که اغلب حتی به بیرون از سالن های کنفرانس هم نفوذ نمی کند، نتوانند انجام دهند.

امروز اتحادیه های در سطح بین المللی، قاردهای و منطقه ای موفق خواهند بود که شعارهای سیاسی را کنار گذاشته و تمام تلاش و سعی خود را روی بعد اقتصادی متمرکز کنند. سازمان های شکست خورده ای مانند شورای کشورهای عرب و سازمان وحدت آفریقا و دیگر سازمان های این چنینی، هنوز هم از ایجاد یک همکاری اقتصادی قوی که بتواند به روابط اقتصادی بین کشورهای عضو کمک کند، عاجز هستند. بعنوان مثال می بینیم که حجم تبادلات اقتصادی بین کشورهای آفریقایی به ۳ درصد هم نمی رسد. در حالی که همین کشورها ۶۵ درصد از مبادلات تجاری خود را با کشورهای اروپایی انجام می دهند.

شروع از داخل کشور

یکی از مشکلات اساسی که سازمان وحدت آفریقا همیشه با آن مواجه بود؛ مشکل مالی ناشی از عدم پرداخت حق عضویت کشورهای عضو به این سازمان بود. همین مشکل در آینده اتحادیه آفریقا را نیز تهدید خواهد کرد. لذا این امر باعث می شود که در مورد مشکلات مختلفی که بر سازمان قاردهای در سطح سازمان وحدت آفریقا ممکن است با آن مواجه باشد، بحث

منجر به زیان و خسارت های غیر قابل جبرانی در زمینه دموکراسی و مشارکت سیاسی و حتی در زمینه اقتصادی شد. بنابراین ما چطور در مورد اتحادیه آفریقا صحبت کنیم، حال آنکه هنوز آفریقا از حکومت های مبتنی بر دموکراسی، احترام به حقوق بشر، آزادی اندیشه، آزادی بیان و آزادی مطبوعات برخوردار نیست؟ چطور باید از اتحادیه آفریقا صحبت کرد در حالی که هنوز بیشتر کشورهای آفریقایی مشکل درگیری های خونین بین گروه ها و قبایل محلی و اقلیت های داخل کشور را حل نکرده اند؟ بزرگ ترین مشکلی که اتحادیه آفریقا با آن مواجه است، مسئله اقتصاد است. چرا که آنچه در درجه اول برای یک آفریقایی مهم به نظر می رسد، به دست آوردن یک لقمه نان و فراهم نمودن حداقل وسایل مورد نیاز برای یک زندگی عادی است. اتحاد واقعی نیز بر پایه اصول و مبانی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی استوار است نه بر شعارهای توخالی و نه صدور قطعنامه.

امروز، قاره آفریقا از مشکلات عدیده و بی شماری در رنج است، که هیچ استقلال، سازمان و اتحادیه ای در دنیا نمی تواند با صرف تکیه بر برگزاری کنفرانس و دیدارهای دوره ای و شعار آن را حل نماید. آنچه که آفریقا و این اتحادیه جدید به آن نیاز دارد، فراهم نمودن زمینه های مناسب و ایجاد آمادگی از داخل برای ایجاد چنین اتحادیه ای، از سوی تک تک کشورهای آفریقایی است و این اتحادیه نیز باید با تکیه بر واقعیات و استفاده از دستاوردها و تجربه های جامعه بین الملل و تهدیدات قرن بیست و یکم در کار و برنامه های خود تجدیدنظر نماید.

منبع: البیان

ترکیه: پایان یک رویا!

خانه دوست کجاست؟

محمود صالحی



بولنت اجویت بیمار است و به دلیل شرایط جسمی امکان حضور مداوم در دفتر نخست‌وزیری را ندارد. بعد از بستری شدن او در بیمارستان و عدم بهبودی کامل موضوع استعفا وی در مجلس ترکیه مطرح شد اما این مسئله با مخالفت شدید اجویت روبرو شد. او با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد: به هیچ وجه حاضر به استعفا نیستم و تا زمانی که زنده‌ام از کارم کناره‌گیری نخواهم کرد. پس از این بیانیه «باران استعفا» در گرفت. نخست‌حسام‌الدین ازکان از اعضای بلندپایه حزب دمکراتیک چپ از مقام خود استعفا داد. پس از او عصمت‌خان تسلاوی وزیر فرهنگ و رجب اوانال نیز استعفا دادند. سپس ۲۰ نفر دیگر از نمایندگان مجلس استعفا خود را اعلام نمودند. بدین ترتیب اعضای حزب دمکراتیک ترکیه در مجلس از ۱۲۸ نفر به ۱۰۴ نفر تقلیل یافت.

پایان یک رویا!

پس از پایان «باران استعفا»، بالاخره قرار شد با انتخابات زودرس در ۳ نوامبر سال جاری، ترکیه مجلس جدیدی را انتخاب کند. هرچند بیماری و ناتوانی اجویت در اداره امور دولت بخشی از ماجرا است اما همه آن نیست، موضوع بر سر تعیین خانه دوست (اتحاد اروپا یا آمریکا) است.

دولت اجویت از سال ۱۹۹۹ به این سو ائتلافی است از حزب حرکت ملی (MHP) راست‌های افراطی که همان گروگ‌های خاکستری سابق می‌باشند و حزب

لیبرال سام وطن (AnaP) به رهبری مسعود یلماز. این ائتلاف دولتی با هدف انجام فرم‌هایی که راه ترکیه را برای پیوستن به اتحادیه اروپا هموار کند انجام گرفت. اما این رویایی بیش نبود

که با این ترکیب بتوان راه را بسوی غرب باز کرد. این ترکیب نتوانست به هیچ‌یک از خواسته‌های اتحادیه اروپا مثل لغو حکم اعدام، لغو ممنوعیت زبان کردی در مطبوعات و

مدارس، آزادی عقاید و دمکراسی و بالاخره حل مسئله قبرس جواب مثبت دهد. در حالی که یونانی‌های قبرس بزودی مذاکرات پیوستن به اتحادیه اروپا را به اتمام می‌رسانند،

ترکیه هنوز منتظر نتیجه تصمیم‌گیری اتحادیه اروپا است. اما کمالیست‌ها که زمانی موتور ترکیه در نزدیکی به غرب محسوب می‌شدند اینک از اتحادیه اروپا دوری می‌جویند، زیرا این اتحادیه دیگر یک اتحادیه اقتصادی نیست، بلکه کنترل‌های سیاسی نیز اعمال می‌کند که به مذاق آنان خوش نمی‌آید.

خانه دوست کجاست؟

اتحاد اروپا یا آمریکا؟ این سئوالی است که ترکیه در ۳ نوامبر با انتخاب الیت سیاسی جدید به آن جواب خواهد داد. پیوستن به اتحادیه اروپا احتیاج به فرم‌های عمیق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد. کانون‌های ذی‌نفع و قدرتمندی در ترکیه وجود دارند که تمایلی به پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا ندارند.

انتخاب آمریکا برای ترکیه نیز در این شرایط می‌تواند بهای سنگینی به همراه داشته باشد. طی روزهای گذشته پل ولفوویتز معاون وزیر دفاع آمریکا در ترکیه بود. او برای جلب مشارکت ترک‌ها در حمله احتمالی آبی نیروهای آمریکایی به عراق در آنکارا حضور یافت. ترکیه در ماه‌های اخیر به دفاعات مخالفت خود را با تهاجم نظامی آمریکا علیه عراق اعلام داشته بود. ترکیه می‌داند که آمریکا «دور» است اما این ترک‌ها هستند که باید برای همیشه در کنار همسایگان خود زندگی کنند!

شاگرد تنبل‌های مدرسه آزادی

خلاصه گزارش نه ماهه سازمان ملل

برای پیشرفت و توسعه

ترجمه: سمیرا عربشاهی

برنامه سازمان ملل در زمینه پیشرفت و توسعه، در اولین گزارش خود در تشریح دنیای عرب، به حرکات خشن و تند حکومت‌های این مناطق اشاره کرد و این کشورها را عامل ثبت پایین‌ترین سطح آزادی در دنیا و نازل‌ترین سطح آزادی زنان در اواخر سال‌های ۹۰ نامید. در این گزارش که اخیراً در قاهره منتشر شده، سازمان ملل تاسف خود را برای افزایش میزان بی‌سوادی و ناکارایی بخش‌های خدماتی پرورشی و تربیتی اعلام می‌دارد. مسائلی که هنوز موانع اساسی پیشرفت و توسعه ۲۲ کشور عضو جامعه عرب باقی مانده است. کشورهایی که جمعیت‌شان در سال ۲۰۰۰، به ۲۸۰ میلیون نفر (رقمی در حدود ۵ درصد جمعیت دنیا) رسیده است. برنامه مذکور، با در نظر گرفتن معیارهایی که شامل ابعاد مختلف فعالیت سیاسی، آزادی غیرنظامیان، قوانین سیاسی و استقلال مطبوعات می‌شود ثابت کرده که دنیای عرب در «جایگاه آخر، پشت سر تمام دنیا» قرار گرفته است. مناطق عربی همچنین پایین‌ترین سطح را در زمینه «مشارکت و مسئولیت‌پذیری» دارا هستند.

این برنامه می‌افزاید: برغم اصلاح در بعضی کشورها مشارکت سیاسی در آنجا هنوز با محدودیت مواجه است. کسانی که در جامعه شهری به ایفای نقش می‌پردازند، با فشارهای داخلی مداومی روبرو هستند که مانع از انجام نقش کارآمد آنان می‌شود. عرب‌ها نیز همواره در پی کشف ترفندهای جدید و محدود کردن بیشتر آزادی هستند. مشکلی که هنوز هم وجود دارد، شرایط زنان عرب است که از هر دو نفر یکی از آنان بی‌سواد است. از نظر این برنامه استفاده از توانایی‌های زنان عرب و مشارکت آنان در زندگی سیاسی و اقتصادی بسیار ضعیف باقی‌مانده. در پارلمان‌های عرب، زنان تنها ۳/۵ درصد کرسی‌ها را در اختیار دارند. در حالی که این رقم در آفریقا ۱۱ درصد و در آمریکای لاتین و کارائیب به ۱۲/۹ درصد می‌رسد.

در بسیاری کشورها، زنان در زمره شهروندان محسوب نمی‌شوند و هدف تبعیضات قضائی قرار می‌گیرند. گزارش برنامه مذکور بیان می‌دارد: «زمانی که نیمی از پتانسیل سودمند جامعه فعالیت خود را متوقف کرده، تمامی جامعه از این وضعیت رنج می‌برد». با وجود آنکه کشورهای عربی ثروتمند هستند، دارای جمعیتی فقیر می‌باشند. این گزارش ادعا می‌دارد: «مناطق عربی آن قدر دارای ثروت هستند که بتوانند پیشرفت کنند». خطر فقیرتر شدن این کشورها به دلیل رشد جمعیت رو به فزونی آنها، وجود دارد. نرخ رشد جمعیت تا سال ۲۰۲۰ به ۴۵۹ - ۴۱۰ میلیون نفر خواهد رسید. برنامه فوق همچنین بیان می‌دارد «دنیای عرب در چهار راه تاریخی خود قرار دارد».

منبع: لیبراسیون

آفریقا غنی‌ترین فقیر

به نقل از همشهری



جایگزینی اتحادیه آفریقا خواهد توانست مصائب و مشکلات فراروی خود را با موفقیت بگذراند و سنگ اساس اتحادیه آفریقا را همانند اتحادیه اروپا بنا نهد و مثل اتحادیه اروپا، بازار اقتصادی قوی، پارلمان، دیوان عدالت و دیگر سازمان‌های قاردهای را تاسیس کند؟ سازمان‌هایی که قادر به حل اختلاف و شکاف‌های بی‌شماری باشد، که در آفریقا هر از چند گاهی بروز می‌کند؟ این قاره سیاه که سرشار از منابع زیرزمینی است و در عین حال فقر در آن موج می‌زند و جهل، ایمن، جنگ‌های داخلی، رشوه، گرسنگی و کودتاهای نظامی در آن پدید می‌آید. آیا صرف تغییر نام سازمان وحدت آفریقا از سازمان به اتحادیه این موتور ورود به مرحله جهانی‌سازی این قاره باشد.

آیا عمر سازمان وحدت آفریقا به پایان آمده و وقت آن رسیده که این سازمان منحل شود و اتحادیه آفریقا با تحرک و پتانسیل بیشتر جای آن را بگیرد و تا بتواند با اتحادیه، ائتلاف و دسته‌بندی جسمانی به رقابت پردازد؟ آیا قاره آفریقا این بار با انحلال سازمان وحدت آفریقا و

است. معیارهای اساسی با یک نگاه گذرا به آمار و ارقام مربوط به آفریقا درخواهیم یافت که بیش از بیست کشور آفریقائی تا به حال به نوعی درگیر جنگ بوده‌اند. دیگر کشورهای آفریقائی نیز به اقتضای همسایگی، دوستی و یادشمنی با

کشورهای دیگر به کمک یک کشور بر علیه کشور دیگری پرداخته‌اند. به طوری که آتش جنگ‌های اخیر در آفریقا باعث شد، حدود سه میلیون کشته بر جای بگذارد و ۲۸ میلیون نفر دیگر را آواره کرده و مجبور به پناهندگی در کشورها و مناطق

دیگر کند. اما در زمینه شیوع بیماری‌های خطرناک، ایمن به تنهایی سالانه یک میلیون نفر را به کام مرگ می‌برد. ۳۴ میلیون آفریقائی نیز آلوده به ویروس ایمن هستند. بطوری که ۸۰ درصد افراد آلوده به ویروس

ایدز آفریقائی هستند. از طرفی رهبران نظامی دیکتاتوری هم که در این قاره سیاه حکومت می‌کنند، ثروت این کشورها را به ناپدیدترین قسمت‌ها به سرمایه‌داری غرب می‌فروشند. دنیا نیز روز بروز شاهد بدتر و اسفبار شدن وضعیت آفریقا در زمینه‌های مختلف است. سئوالی که در مورد اصل موجودیت این اتحادیه و نیز توانایی روبروئی آن مشکلات آینده آفریقا مطرح می‌شود، این است که آیا عقیده و نظر ملت آفریقا به عنوان طرف اصلی این اتحادیه به کار گرفته شده است؟ آیا هیچ گونه رفراندوم یا مراجعه به آرا عمومی در مورد به رادانداختن این اتحادیه، صورت گرفته است؟ آیا این اتحادیه، وسایل و امکانات لازم برای محقق کردن اهداف مورد نظر این اتحادیه را در اختیار دارد؟ آیا این قاره اساساً آمادگی تشکیل این اتحادیه آفریقائی با موسسه‌ها و سازمان‌هایی که رسیدن به اهداف مورد نظر اتحادیه را فراهم کنند، دارد؟ آیا اتحادیه‌هایی که پیش از این در

غرب و شرق آفریقا بوجود آمد، توانست به اهداف از پیش تعیین شده برسد؟ آیا اساساً رژیم‌های سیاسی حاکم در آفریقا، دمکراتیک بوده و به حقوق بشر احترام می‌گذارند؟ آیا در آفریقا جامعه مدنی به معنای واقعی کلمه وجود دارد و در تصمیم‌گیری سیاسی این کشورها نقشی دارد؟ در مورد جامعه سیاسی چه طور؟ آیا در این کشورها از احزاب سیاسی اصلاً خبری هست؟ و اگر هست آیا اساساً نقش کارا و موثری دارند؟ وضعیت اقتصاد و مسائل مربوط به آن چه وضعیتی دارد؟ وضعیت معاملات تجاری، صادرات و واردات بین کشورهای آفریقائی چگونه است. در مورد اینکه آیا آفریقا واقعا آمادگی ایجاد این اتحادیه را دارد یا نه و اینست که آیا می‌تواند، مستلزمات و پیش‌شرط‌های آنرا فراهم کند یا نه، سئوال‌های زیادی وجود دارد. بدهکاری خارجی این کشورها که به ۳۵۰ میلیارد دلار رسیده و نیز مسئله گسترش و انتشار ادامه در صفحه ۱۱